

گزارشی از رویدادها

بیشک واقعیت امروز ما جدا از حرکت گذشته و حال ما نیست بنا براین برای درک درست از آنچه که امروز اتفاق می افتد باید حقیقت پروسه ای را که از سر گذراندیم، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. اما پروسه کشف این حقیقت مصالح و مواد لازم برای یک انتقاد از خود را فراهم خواهد آورد، پروسه کشف حقیقت همواره پروسه ای انتقادی است. تنها روحی دلیر و عزمی انقلابی می تواند به چنین کاری مبادرت ورزد. ما وظیفه داریم تجربه حرکت خویش را به عنوان لحظه ای در حرکت جنبش مسلحانه ایران جمع بندی نموده و آن را پشتوانه پراتیک انقلابی آینده بسازیم اکنون نیز اکثریت رفقای ما در تجربه عینی خود می بینند که بدون درک روشن از گذشته، پیشبرد امر انقلاب با سرعت لازمه آن ممکن نیست. مقاله کنونی می کوشد تا سیر وقایع را در خطوط اساسی آن تصویر کند و برخورد همه جانبه انتقادی را به مقاله دیگری واگذار میکنیم.

همانطور که رفقا می دانند عمده کسانی که جریان چریکهای فدائی خلق را بعد از قیام تشکیل دادند مرکب از عناصری بودند که تحت شرایط سیاسی- اجتماعی خاص از زندان آزاد شدند. وحدت این عناصر نتیجه پروسه مبارزه ای بود که اینان در زندان بر علیه نظرات بیژن جزنی از سر گذراندند. این مبارزه خود دارای ضعفهای بسیاری بود. از جمله اینکه مبارزه مزبور دارای بُعدی سازمانیافته نبود. مبارزه همه جانبه ای و در زمینه های مختلف نبود. شرایطی که مبارزه ایدئولوژیک در آن انجام میپذیرفت، آنچنان شرایطی بود که جامعیت مبارزه ایدئولوژیک را منتفی ساخته و ابعاد مبارزه ایدئولوژیک را بر سر یکسری مبانی اساسی مبارزه مسلحانه محدود میکرد. حتی در مورد مسائل عملی مانند اتخاذ بعضی تاکتیکها و یا اشکال سازماندهی تا آنجائی برخورد می شد که برای نشان دادن کنه نظرات اپورتونیستها میتوانست مورد استفاده قرار گیرد خلاصه اینکه شرایط زمانی و مکانی اجازه این را نمی داد تا از این حد فراتر برویم. مبارزه مسلحانه هنوز در مرحله ای بسر می برد که یکی از اساسی ترین وظایف آن دفاع از بنیادهای تئوریک و تجربی آن بود. ولی

با این همه مبارزه ایدئولوژیک درونی این نیرو در همین حد نیز نیمه تمام باقی ماند. وقتی که رفقا از زندان آزاد می شدند فقط توانسته بودند یک بخش از کتاب رفیق مسعود را مورد بحث و گفتگوی جمعی قرار دهند و بر سر مسائل دیگر از جمله مسائل استراتژی و تاکتیک در حد محدود و بطور پراکنده بحث و برخورد شده بود. اما با همه اینها، وقتی که نشانه های واقعی آزادی زندانیان سیاسی پیدا شد این رفقا تا آن حد احساس وحدت می کردند که برای پی ریزی جریان مبارزه مسلحانه در ایران با یکدیگر به تبادل نظر و تصمیم گیری مشترک بنشینند. درهای زندان باز شد و همه ما به بیرون کشیده شدیم و پس از مدت زمانی یعنی بعد از قیام، این نیرو دور هم جمع شد اکنون دو رفیق دیگر نیز که در بیرون زندان و در درون سازمان مستقلاً به مشی انحرافی سازمان پی پرده بودند، با آنها بودند. ابتدا مباحثی راجع به تحلیل شرایط جدید در بین آنها جریان داشت. در گیرودار این حوادث سخنان سازمان اعلام کرد که "اشرف دهقانی" از سازمان اخراج شده است. به منظور رفع این تبلیغات پیشنهاد شد که مصاحبه مانندی بیرون بیاید و این خبر را تکذیب کند ولی در جریان تدوین مصاحبه، ابعاد مسئله گسترش بیشتری پیدا کرد. در زمانی که مصاحبه تدوین می شد هنوز مباحث جاری سازمان به نتایج قطعی نرسیده بود و آنچه که روشن است مصاحبه با تعمق لازم، روش درست و بحث جمعی متناسب با شرایط، تدوین نشد. حقیقت آن بود که وحدت نیرو بر سر یک رشته مبانی نظری مشی، آنهم بطور محدود استوار بود. در حالی که در شرایط جدید، آنچه بر عهده این نیرو قرار داشت، تدوین برنامه و تاکتیک متناسب شرایط بود. چریکهای فدائی در شرایطی قرار داشتند که اپورتونیستها آنها را محاصره کرده و سازمانشان را در هم پاشیده بودند و آنها می بایست از نو سازمان مطلوب خود را ایجاد می کردند. بعد از آنکه مصاحبه بیرون آمد، به علت شرایط حاد مبارزاتی (در آن زمان جنگ خلق ترکمن، جنبش مسلحانه خلق عرب، و جنگ اول کردستان اتفاق افتاده بود) استدلال می کردیم که باید وارد عرصه عمل شد مصاحبه بیرون آمد، بطور ساده بدون آنکه بحثی راجع به وظایف تشکیلاتی و تاکتیکی انجام بپذیرد و برداشتهای گوناگون به وحدت برسند. راجع به اصول حرکت تقسیم کاری صورت گرفت، چون تصور می شد که در

مصاحبه ما همه آنچیزهای لازم را گفته ایم. سازمان ما مدتی بدین ترتیب کار کرد بدون آنکه تصویری از چگونگی گسترش خود داشته باشد. بدون آنکه طبق سیاست انقلابی بتواند پیشرفتهای خود را ارزیابی کند، بدون آنکه برنامه مشخص تشکیلاتی برای کادرها و هواداران خود داشته باشد بدون آنکه سبک کار یکسانی میان کادرهای آن شیوع داشته باشد، بدون آنکه مبارزه ایدئولوژیک در میان آنها جریان داشته باشد. مضمون اساسی فعالیت عملی سازمان در این دوره جمع آوری و تهیه امکانات و ارتباط گیری با هواداران تنها در کردستان بود که ما درگیر پراتیک انقلابی شده بودیم. پس از مدتی کار، کادرهای سازمان مشاهده می کردند که سازمان ما آن پیشرفت مطلوب و لازم را

ندارد. آنها به عینه توانائی عملکرد تشکیلات ما را در شرایط مختلف می دیدند آنها می دیدند که تشکیلات ما با آرزوی مطلوب آنها فاصله دارد و مشاهده می کردند که در روند حرکت این فاصله نه تنها کم نمی شود بلکه بیشتر هم می شود. درست این بود که رهبری این مسائل را مورد ارزیابی قرار داده و بطرق مختلف ضمن همطراز کردن نظرات گوناگون و غنا بخشیدن به انتقادات پراکنده و یافتن حقیقت آنها اراده جمعی همه رفقا را برای رفع این نواقص، نارسائیهها بکار اندازد. اما در عمل چنین نشد و حتی آن بخش از نواقص که سر آن وقوف حاصل شده بود در عمل کوششهای جدی برای رفع آن به عمل نیامده همچنین فشار کادرها و برخی عناصر مرکزیت بنا شد که یک نشست جمعی برگزار شود. تاریخ این نشست برای فروردین ماه ۵۹ در نظر گرفته شد پیش از تشکیل این نشست مرکزیت تشکیل جلسه داده و با اتفاق آرا برخی انتقادات را بر خود وارد دانسته و کار تشکیلاتی را مورد بررسی قرار داده و اشکالات اساسی و فرعی آن را بیرون کشید، ولی متأسفانه بعد از آن هیچ کوششی جدی برای رفع آن به عمل نیامد. عدم برگزاری این نشست تضادها را روز بروز حادثتر می کرد در جنبه نظری اختلافات بر سر مصاحبه حادثتر شد آن زمان جریان چریکهای فدائی خلق مرز بندی خود با اپورتونیستهای سازمان را در غالب اختلافات بین نظرات رفیق مسعود احمدزاده و بیژن جزنی بیان میکرد. تحت فشار رفقای هوادار و سوالات آنها برخی از رفقا

به این نتیجه رسیدند که نمی توانند از موضع مشی مسلحانه به سوالات، اشکالات و انتقادات رفقای هوادار پاسخ گویند. آنها احساس می کردند که بین مصاحبه و نظرات رفیق مسعود یک رشته اختلافات اساسی وجود دارد. در برخورد با چنین تناقضاتی بحث در حول وحوش مصاحبه کمی داغ می شد زیرا برخورد سازمان با مصاحبه چنان بود که مصاحبه تبلور نظرات چریکهای فدائی خلق در این مقطع است. اما این بحثها هنوز بیشتر از جنبه نظری مطرح می شد و مبارزه ای که در حول مصاحبه انجام می پذیرفت، مبارزه ای پراکنده، و کم دامنه بود و هیچگاه نتیجه قاطع و پرحاصلی نداشت. از سویی دیگر انتقادات رفقای کادر و هواداران درباره عدم کارآیی تشکیلات، وضع سازمان، مشی سازمان بطور مستقل جریان داشت. تا آنکه بالاخره جریان امور مسئله را به شکل جدی تری مطرح کرد. فشار کادرها عصبیت آنها و اعتراض همگانی نشان داد که مسئله به نحوی جدی مطرح است. همچنین فشار هواداران مسئله را حادثه می کرد در این بین تجربه عملی کردستان نیز یکی دیگر از مهمترین مسائلی بود که در طرح جدی مسائل کمک می کرد، بار دیگر این حقیقت روشن و ثابت می شود که طرح و حل مسائل جدی بستگی به کیفیت و غنای پراتیک و شرایط دارد، حقیقت آن بود که در جریان حرکت دو ساله کردستان علیرغم تلاشها و زحمات رفقای کردستان پیشرفت انقلابی محسوسی مشاهده نمی شد. علیرغم جنگندگی، شجاعت، و فداکاریهای رفقا، ما نتوانستیم در خود کردستان نیروی قابل توجهی گرد آوریم این مسئله برای ما از چند زاویه می توانست مورد بررسی قرار گیرد. یکی اینکه اساساً چرا به کردستان رفتیم و چه اهدافی را دنبال می کردیم. بنابراین مسئله به این شکل مطرح می شد که آیا فعالیت صرف در کردستان است که می تواند پیشرفت انقلابی ما را تضمین کند و ما را به پیشاهنگ خلق تبدیل کند یا خیر. در هر صورت مسئله گشودن جبهه شمال در رابطه با استراتژی کلی ما مطرح شد و در این رابطه بود که وضع شمال نیز بیشتر مورد توجه قرار گرفت و زیر ذره بین رفت و مشاهده شد که علیرغم کمیت فراوان هواداران کاری جدی و مؤثر و زیربنایی در آنجا انجام نگرفته است. و یک رشته بحثها نیز در اینمورد بوجود آمد از اینجاست که اختلاف قبلی که همواره خود را بصورت اختلافات جزئی

نشان می داد کم کم شکل می گیرد و هر چقدر بیشتر صفوف عناصر و افراد تشکیل دهنده سازمان را از یکدیگر متمایز می سازد.

* *

مسئله چه از نظر نظری، بخصوص در رابطه با تدوین مصاحبه و چه از نظر عملی، یعنی پیشبرد امر مبارزه تمامی اعضاء در ایشکالاتی که سازمان واجد آن بود سهیم اند. عدم برخورد فعال همه اعضاء سازمان با مسائل امری است که بر همه آشکار و واضح است. اما نادرست خواهد بود که اگر مسئولیت همه اعضاء سازمان را یکسان پنداریم مسئولیت اساسی بر عهده رهبری گذشته سازمان بود زیرا تمامی افراد با کمال خلوص و نیت انقلابی و در شرایطی که حتی هیچگونه بحث اولیه انجام نپذیرفته بود، در شرایطی که سازمان فاقد هر گونه ضوابط بود، خود را بر رهبری سازمان سپرده و انتظار داشتند تا این رهبری و در جریان کار با سازماندهی درست لااقل گامهای اولیه و مؤثر را برای پیشبرد سازمان و انجام هر چه بیشتر آن بردارد وقتی که در پروسه حرکت این انتظار بر آورده نشد کادرهای سازمان بتدریج اعتراضات و انتقادات خود را به اشکال متفاوت چه بطریق کتبی و چه بطریق شفاهی بگوش رهبری می رساندند و باز هم در قبال آن برخورد جدی لازم را نمی دیدند. همانطور که اشاره شد اندیشه تشکیل یک نشست جمعی به تدریج چه از بالا و چه از پائین شکل گرفت بنا بود که این نشست در فروردین ماه سال گذشته برگزار شود. ولی به علت آغاز جنگ سنج این نشست برگزار نشد در آستانه این نشست مرکزیت انتقاداتی را بر خود وارد دانست ولی آن انتقادات در بایگانی ماند. و باز هم هیچ کوشش عملی برای رفع آنها به عمل نیامد. بعد از گذشت قریب ۷ ماه از یک طرف فشار کادرها و اعضاء شدیدتر شد و از طرف دیگر در درون خود مرکزیت مسائل متعددی در وجوه سازمانی، مشی مبارزاتی و تاکتیک، روش کار بوجود آمد. البته قابل تذکر است که باز هم مثل همیشه این بحثها، غیر سیستماتیک و پراکنده بود. خلاصه اینکه در این بین مباحثی در موارد مثلاً جبهه شمال، دادن یا ندادن ارگان، ایجاد تیمهای چریکی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. از جمله مباحثی که در این زمان عمدتاً در میان رفقای

کردستان و مرکزیت داغ شده بود، مسئله جبهه شمال و رابطه آن با کردستان بود. قبل از نشست جمعی مرکزیت سازمان یک نشست طولانی و مداوم برگزار کرد و در مورد بسیاری از مسائل میرم سازمان و شرایط جامعه، به بحث و برخورد نشست. درست در این جلسه است که بتدریج یک صف بندی نسبتاً مشخص شروع به شکل گیری می کند آنچه که در این مباحث بسیار برجسته شده بود موضوع بررسی کار گذشته بود. در بررسی کار گذشته رفقای در درون مرکزیت ضمن بازگویی انتقاداتی که بر سر سازمان ما وارد است، بر چند مسئله اساسی تاکید ورزیدند. از جمله اینکه رهبری سازمان از مشی انقلابی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، عدول کرده و برای پیشبرد سازمان سیاست و برنامه مشخصی نداشته است و افرادی بودند که مشخصاً اعتقاد داشتند که سازمان ما کاملاً طبق مشی انقلابی هدایت شده و ادعا داشتند که مصاحبه برنامه و تاکتیک و خط درست استراتژیک ما را در مرحله کنونی مشخص کرده است. البته نقطه نظرات دیگری نیز بود که ما بین این دو طیف مشخص جای می گرفت. در هر صورت حد اختلافات تا آنجائی رفت که مرکزیت قادر نشد یک انتقاد از خود اصولی به جمع ارائه دهد و چنان شد که در جلسه نشست جمعی هر یک از اعضای مرکزیت به تنهایی و منفرداً نظرات خود را بطور خیلی مختصر ارائه کردند مقارن همین زمان در بین رفقای از مرکزیت این ایده شکل گرفته بود، مرکزیت مذکور قابلیت هدایت سازمان را ندارد. در هر حال نشست برگزار شد و یکی از مسائل مهمی که در آنجا مورد بحث قرار گرفت و در حقیقت تصمیم اساسی و اصلی و مهم نشست بود مسئله جبهه شمال بود. اکثریت تقریباً مطلق اعضاء با این امر موافقت کردند اما با برداشتهای متفاوت ولی باز هم اکثریت نشست برداشت کم و بیش یکسانی از رابطه جبهه شمال با کردستان داشتند.

ولی به هر حال این واقعیت را باید قبول کرد که نشست جمعی ما با تدارکات لازم برگزار نشد در جریان خود نشست باز هم تحت تأثیر شرایط اجتماعی، شتابزدگی فراوانی وجود داشت. نشست سر انجام قطنامه دقیقی نیز صادر نکرد. در نشست مذکور شورایی سازمان

انتخاب شد و این شورا، مرکزیت قدیم را مجدداً انتخاب کرد اما در این زمان تضادهای درونی مرکزیت بسیار حاد شده بود حتی صحبت از استعفاى برخی از رفقای مرکزیت در میان بود. اما با امید به اینکه تشکیل شورایعالی سازمان و نظارت آن بر کار مرکزیت می تواند تا حدی این تضادها را کنترل کند، باز هم پذیرفته شد که افراد همان مرکزیت با یکدیگر کار کنند در اولین جلسه ای که شورا تشکیل جلسه داد باز هم در آنجا در مورد مسائل سازماندهی و بخصوص مسئله جبهه شمال بحثهایی گذشت برخی از افراد در این نشست اکنون مسئله را بدینگونه مطرح می کردند که "وقتی درباره حرکت شمال تنوری آن را نریختیم چگونه این حرکت می تواند درست باشد" اگر به کنه این حرف دقت شود و در شرایط مشخص مورد بررسی قرار گیرد معنای آن چیزی جز زیر سؤال بردن گشودن جبهه شمال نیست یکی از افراد مرکزیت بطور کلی اعتقاد داشت که خروج به روستا غلط بوده و بعلت تغییراتی که در ساخت اقتصادی جامعه بوجود آمده تنها در شهر باید فعالیت نمود. علیرغم این مباحث به علت آنکه کنگره گشودن جبهه شمال را تصویب کرده بود، شورایعالی سازمان تصمیم جدیدی نمی توانست اتخاذ کند و نکرد و این بحث در آنجا خاموش شد. مرکزیت قدیم به کمک شورایعالی سازمان طرح سازمانی جدیدی را تهیه کرد و بدین ترتیب دو تن از رفقای مرکزیت برای تحقق نظر کنگره در رأس عده ای از رفقای کادر برای شمال تعیین شدند. اما نیروی مخالف از پای نشست و به عناوین مختلف مانع اجرای این طرح می شد. مثلاً در اولین جلسه مرکزیت که بعد از نشست شورا منعقد شد پیشنهاد گردید که رفیق مسئول تیم جنگل که وظیفه شناسائی و تدارک عملی رفتن به جنگل را داشت برای شش ماه به کردستان اعزام شود. دلیل آنها این بود که چون رفیق که جدیداً مسئول کردستان شده است با شرایط آنجا آشنائی ندارد، باید رفیق مسئول پیشین با او در آنجا بسر برد، تا او با شرایط تطبیق پیدا کند اگر شرایط مشخص درونی سازمان ما در نظر گرفته شود ماهیت این طرح بخوبی روشن میشود آن شرایط چه بود؟ کردستان شاید تنها بخش سازمان ما بود که دارای انسجام کم و بیش تشکیلاتی بود چند تن از کادرهای ورزیده و عده ای دیگر از رفقای عضو تشکیلات قریب دو سال بود که در آنجا کار می

کردند و آنها توانسته بودند عده ای از رفقای هوادار کارآمد را تربیت کنند. روابط و وظایف رفقا تا حدود زیادی مشخص و معین بود. از این سو، تیم جنگل روبهم رفته تیمی بسیار ضعیف بود رفیق مسئول جنگل تنها رفیقی بود که دارای تجربیاتی برای پیشبرد این امر بود. او می بایست به کمک فقط یک رفیق تشکیلاتی و هوادارانی که می بایست ما تازه پیدا می کردیم (این هواداران هنوز شناخته نشده بودند) شناسائیهای اولیه را به انجام می رساند. و وجود این رفیق واقعاً ضروری بود. ما استدلال می کردیم که رفقای تشکیلاتی ما در کردستان که حتی برخی از آنها عضو شورایی عالی سازمان نیز بودند به آسانی می توانند رفیق جدید را با مسائل آشنا ساخته و در نتیجه ضرورت اعزام این رفیق وجود ندارد. چانه زدن‌ها شروع شد. از شش ماه به سه ماه و بعد بالاخره به یک ماه ونیم تقلیل یافت. پس از آن چه شد؟ رفیقی می بایست در شاخه شمال کار کند که وظایف آن در قسمت شهر بود و می بایست زیر نظر مسئول شهر کار کند. وقتی که مسئولین جدید به شمال رفتند مشاهده نمودند که اوضاع درهم پاشیده و واقعاً هیچگونه سازمانی وجود ندارد و حتی قابلیت‌های رفقای هوادار شناخته شده نبود. طبق برنامه ریزی که انجام شد قرار شد سازماندهی اولیه ما آنچنان باشد که هدف اساسی آن دوره یعنی شناخت نیروها و عناصر و قابلیت‌هایشان را برآورده سازد. و در نتیجه این رفیق برای این مدت بیکار می ماند. زیرا حوزه فعالیت او پس از سه ماه گشایش می یافت با توجه به اینکه رفیق مسئول تیم جنگل از طرف مرکزیت به کردستان اعزام شده بود و فقط یک رفیق باقی مانده بود، مسئول شهر این رفیق را به تیم جنگل فرستاد تا در ظرف این مدت کارشناسی جنگل با سرعت لازم پیش رود و در غیاب رفیق مسئول تیم جنگل کار شناسائی کاملاً متوقف نگردد و این را به اطلاع دو تن دیگر از افراد مرکزیت رساند. در جلسه رسمی مرکزیت به این اقدام مسئول شهر انتقاد شد. مسئول شهر با این استدلال که چون این رفیق مشخصاً از طرف مرکزیت برای کار در شهر انتخاب گردیده بود، این انتقاد را پذیرفت. پس از پذیرفتن این انتقاد، از طرف مسئول شهر و مسئول تیم جنگل پیشنهاد شد که چون رفیق مزبور فعلاً بیکار است در تیم جنگل به رفقا کمک کند ولی آنها نپذیرفتند و هیچ دلیل منطقی برای این امر (به یک معنی هیچ

دلیلی) ارائه نکردند که این برخورد خود موجب برخوردهای عصبی فراوانی شد و برای ما نشانی بود از اینکه این افراد میخواهند بطرق مختلف مانع پیشرفت کار گردند. پس از آن همین افراد مرکزیت مطرح می کردند، "ما از نظر اصولی کوه را قبول داریم ولی فعلاً نمی توانیم" رفقای مسئول شاخه شمال توضیح می دادند که ما برنامه ریزی خود را در گزارشی برای مرکزیت ارسال کردیم و در آنجا توضیح می دادیم که تا آغاز حرکت طبق برنامه ما قریب ۸ تا ۹ ماه فاصله است و مسلماً در این مدت سازمان ما باید بتواند ملزومات اولیه خود را چه از نظر نظرات و چه از نظر دیگر تدارکات تهیه ببیند. بنا براین این افراد در جلسه نشست جمعی خود را هیچگاه در ظاهر مخالف گشتن جبهه شمال نشان ندادند اما یکبار با این دلیل که تئوری نداریم، یکبار با این دلیل که اصولاً موافقم ولی توانائی بالفعل نداریم، یکبار با این کوشش برای اعزام رفیق مسئول جنگل به خارج از حوزه مسئولیت عمل او، یکبار با جلوگیری از پیشرفت کار تیم جنگل از طریق کمک دیگر رفقا، عملاً مانع می شدند. در همین پروسه بواسطه همین برخوردها تضادهای درون مرکزیت هر چه بیشتر حاد شده و این اندیشه که از مدتی پیش برای برخی از رفقای مرکزیت و رفقای سازمان بوجود آمده بود قوت گرفت که مرکزیت موجود توانائی هدایت سازمان را ندارد. یکی از رفقای مرکزیت طی نامه ای این مسئله را با شورایعالی سازمان در میان گذاشت و شورایعالی سازمان بعد از مدتی تشکیل جلسه داد در جلسه شورایعالی سه تن از رفقای مرکزیت قدیم بدلائل گوناگون و از مواضع مختلف استعفای خود را از مرکزیت سازمان اعلام کردند. شورا پس از شنیدن انتقادات و فهم فضای روابط درون مرکزیت تصمیم گرفت مرکزیت را تعویض نماید اما این امر طبق ضوابط تشکیلاتی زمانی ممکن بود که دو تن دیگر نیز استعفای خود را به شورا اعلام کنند در این مورد بحثهایی در گرفت سرانجام دو تن دیگر نیز استعفاء دادند و سازمان مرکزیت جدیدی انتخاب کرد که اکثریت آن به جز یک نفر معتقدین به مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک بوده و به گشتن جبهه شمال و تبدیل سازمان، به سازمان سیاسی - نظامی، مؤمن و معتقد بودند اما شورا باز هم با برداشتهای گوناگون بین افراد مبارزه ایدئولوژیک را بعنوان مبرمترین و

عاجل ترین وظیفه مرکزیت تعیین کرده و آن را در دستور کار قرار داده و تصمیم گرفت حتی اگر کارها کند شود این مبارزه پیش برود.

بلافاصله بعد از تشکیل مرکزیت جدید (این بلافاصله خیلی عجیب است. واقعاً پس از چند لحظه از انتخاب مرکزیت جدید) کار شکنی در کار مرکزیت آغاز شد. مسئول خبرنامه استعفای خود را تقدیم مرکزیت نمود. او استدلال می کرد که ما یک سازمان نیستیم بلکه یک محفل هستیم و هرگونه انتشار خارجی به نظر او کاری غیر صادقانه و حتی خیانت بود. البته در کنه این نظر اپورتونیزم مودیا نه ای پنهان شده است این جریان یعنی چریکهای فدائی خلق ایران همواره خود را طرفدار خط مشی ای می دانستند که "مسعود احمد زاده" آن را تدوین کرده و در مقاله عمیق خود به نام "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" برای جنبش باقی گذارده بود. در اساسنامه سازمانی ما نیز این اثر رفیق مسعود بنام اثری که بنیاد تفکر سیاسی چریکهای فدائی خلق است، نام برده شده است و طرح این مسئله که ما یک محفلیم و با استدلال بعدی که "حتی از این کتاب نیز برداشتهای گوناگون وجود دارد" یکسری احکام اصولی و بنیادین مورد قبول چریکهای فدائی خلق به زیر سؤال می رفت و همه چیز به حالت تعلیق در می آمد. این تر همان تر اپورتونیزم مودیانه است که می خواست واقعیت وجود مبارزه دو خط مشی را مخدوش ساخته تا بتواند در یک موضع متساوی با خط مشی انقلابی که پشتوانه تئوریک و تجربی چریکهای فدائی خلق ایران است مبارزه کند.

مسئول جدید کردستان اعلام کرد که دیگر به کردستان بر نخواهد گشت و حتی در مقابل تقاضای مرکزیت مبنی بر اینکه به کردستان برود گفت: "اگر مرکزیت به من بگوید به کردستان برو، تکلیف خود را روشن خواهم کرد." که تلویحاً به این معنی بود که از سازمان خارج خواهم شد دلیل او این بود که سازمان برنامه و سیاست مشخصی در مورد فعالیتهای عملی منجمله مسئله کردستان ندارد.

اکثریت مرکزیت به او پاسخ داد "در حد برنامه و سیاستی که مرکزیت برای تو تعیین می کند" شما مسئولیت دارید و بیشتر از این به عهده کل

سازمان است ولی قبول نکرد و همان جواب پیشین خود را تکرار کرده‌مین فرد کمی بعد از طرف مسئول شاخه تهران به مسئولیت بخش کارگری سازمان انتخاب شد اکثریت مرکزیت ضمن مخالفت با انتخاب او به مسئولیت این بخش سؤال کرد که "آیا او نظرات گذشته خود را درباره فقدان برنامه و سیاست سازمان قبول دارد" پاسخ فرد مزبور مثبت بود. در اینجا تناقض پیش آمد که بین کردستان به عنوان یک بخش فعالیت سازمانی و بخش کارگری به عنوان بخش دیگری از فعالیت سازمانی چه تفاوتی وجود دارد که او با آن دلیل از رفتن به کردستان امتناع می ورزید ولی ضمن اعتقاد و تاکید بر همان دلیل مسئولیت بخش کارگری را می پذیرد. فرد دیگری که از طرف مرکزیت انتخاب شده بود تا به کمک دو رفیق دیگر که از مرکزیت بودند در ارگان اعلامیه نویسی فعالیت کنند از قبول این مسئولیت سر باز زد، بنحوی که بعلت حجم فراوان کارها مرکزیت اعلام کرد که ارگان اعلامیه نویسی ندارد و در مواقع خیلی ضروری خود رفقای مرکزیت این وظیفه را انجام خواهند داد. بعدها همین فرد برای "شاخه تهران" اعلامیه نوشت. مرکزیت با این استدلال که فعلاً این افراد دچار بحران شده اند تصمیم گرفت برای کمک به آنها استعفای آنها را از حوزه های مسئولیت قبلی بپذیرد اما بعداً جریان عملی نشان داد که اقدامات این افراد نه بواسطه عدم آگاهی از موقعیت سازمان ما در جامعه و برخی درکهای نادرست از کار انقلابی، بلکه به قصد کارشکنی در کار سازمانی است. در هر صورت مرکزیت با این استدلال که اوضاع کنونی سازمان کمی مشتت است تصمیم گرفت علیرغم همه مشکلات و موانعی که وجود داشت برنامه تیم جنگل را دنبال کند. کار مبارزه ایدئولوژیک را با جدیت و فشار جلو ببرد و بقیه تغییر و تحولات مطلوب خود را با توجه به اوضاع جاری سازمان و وظایفی که عناصر جدید مرکزیت بر عهده داشتند به بعد از روشن شدن مرزبندی دقیق ایدئولوژیک سیاسی و تعیین اکثریت و اقلیت سازمانی بمرور اجرا گذارد. زیرا همانطور که در عمل نشان داده شد. نیروی مقاوم اپورتونیستی هر گام جدی را به بهانه روشن نبودن سیاست و برنامه سازمان عملاً فلج می نماید. در این گیرودار هسته تنوریک کار خود را در مدت یکماه و نیم به پایان رساند و تازه مباحث می بایست شروع می شد که حوادث اخیر

اجتماعی اتفاق افتاد. این حوادث زمانی اتفاق افتاد که در شمال ما متحمل ضربه شده بودیم و به دنبال آن وضع خانه های تهران نیز در معرض خطر قرار گرفت از نظر آنها بعلت نداشتن مسکن، و وضع بی ثبات امنیتی امکان مبارزه ایدئولوژیک وجود نداشت، بهمین جهت همگی قبول کردیم تا جابجائی رفقا و اسکان یافتن آنها نمی توانیم مبارزه ایدئولوژیک را بجلو ببریم. ولی بنا شد هر رفیق به تنهایی هم که شده نظرات و برداشتهای خود را در باره مسائل مطروحه تنظیم کند و برای هسته تنوریک بفرستد. برخوردهای غیر تشکیلاتی شاخه تهران که عملاً به صورت یک فراکسیون خود را سازمان داده بود، نشان می داد که این افراد قصدی جز پیشبرد مقاصد انتقام جویانه خود ندارد. مثلاً اعلامیه ای نوشته شد تا در رابطه با حوادث اخیر جامعه انتشار یابد اکثریت مرکزیت این اعلامیه را رد کردند اما مسئول شاخه تهران خودسرانه به انتشار آن مبادرت ورزید. پس از آن نیز در جلسه مرکزیت انتقاد اکثریت قاطع را قبول نکرد. پس از آن اعلامیه های دیگری انتشار یافت که هیچ تناسبی با وظایف شاخه تهران نداشت. مثل اعلامیه ای که برای یکی از رفقای هوادار شهید ساکن تبریز داده شد، مرکزیت به این برخوردهای غیر تشکیلاتی افراد شاخه تهران انتقاد کرد اما مورد قبول آنها قرار نگرفت. مرکزیت بنا به تقاضای رفقای کردستان تصویب کرد که مقدار معینی پول را برای آنها بفرستد صندوقدار سازمان این مقدار پول را تحویل رابط داد ولی او از تحویل دادن تمام آن خوداری کرد و هنوز هم تا لحظه ای که این مقاله نوشته می شد پول ارسال نشده است. مرکزیت تصویب نمود که برای پیش پرداخت خانه های اجاره ای پولی تخصیص داده شود و صندوق دار فقط یکبار اینکار را در ارتباط با رفقای ما انجام داد و در مقابل تقاضای چند تن از رفقا که فاقد مسکنند و در ناامن ترین مکانها حضور دارند از پرداخت وجه لازم امتناع ورزید، در حوادث اخیر بار دیگر نشان داده شد که سازمان ما تا چه حد در برخورد با وقایع اجتماعی ناتوان است و ثانیاً با توجه به شرایط همه افراد مرکزیت تصمیم گرفتند که خبرنامه را تعطیل کنند با تعطیل شدن خبرنامه یکی از رفقا که قریب دو سال در کردستان فعالیت داشت آزاد می شد مرکزیت تصمیم گرفت تا تیمهای چریک شهری را پایه ریزی کند و ضمن ایجاد تیم جدید که همه

عناصر آنرا اعضای سازمانی تشکیل می دادند تصمیم گرفت که تیمی را که قریب یکسال و اندی قبل تشکیل شده بود نیز زیر نظر این رفیق قرار گیرند تا بتوان هر چه سریعتر به تربیت فرماندهان جدید و دست زدن به یک رشته عملیات دیگر پرداخت و طبق این برنامه بتوان تیمهای چریکی را در برخی از شهرهای دیگر نیز ایجاد کرد. مسئول شاخه تهران در تحویل این تیم امتناع ورزید. مرکزیت تشکیل جلسه داد و بعد از تذکرات مکرر و توضیح اعمال غیر تشکیلاتی این افراد آنها را دعوت به اجرای تصمیمات مرکزیت نمود ولی این تذکرات اثری نداشتند و آنها همچنان به اعمال ضد تشکیلاتی خود و سرپیچی از دستورات مرکزیت ادامه دادند. اینجا دیگر روشن شد که هدف این افراد نه رسیدن به یک وحدت اصولی بلکه کارشکنی در کار مرکزیت است. در حقیقت آنها با انتقامجویی خرده بورژوائی خود می خواستند به قول خویش نشان دهند که این مرکزیت توانائی اداره سازمان را ندارد، یکرشته دلایل دیگر نیز این امر را ثابت می نمود و نشان میداد که این افراد تنها در صدد بهانه جویی و فلج کردن فعالیت سازمانی از یکطرف و از سوی دیگر پیشبرد کار خویشند. مثلاً اینان از یکطرف از نوشتن شعار "پیش بسوی تشکیل ارتش خلق" با این بهانه که این شعار تا کنون جزو شعارهای سازمانی ما نبوده است. (البته برای آنکه ماهیت اپورتونیستی خود را بپوشانند در پرانتز مینوشتند: "کاری به درست یا غلط بودن شعار نداریم") بعنوان یک برخورد غیر تشکیلاتی انتقاد می کردند و توضیح می دادند که این باعث تشتت بیشتر روابط سازمانی می شود و از طرف دیگر مثلاً انتقاد می کردند که چرا در رابطه با اول ماه مه رهنمود مشخص درباره مبارزه طبقه کارگر داده نشد. مسئولین خبرنامه با محاسبه شرایط درون سازمان با اینکه نظرات مشخص در مورد مسئله مزبور داشتند از ارائه آن به جنبش خوداری نمودند زیرا می دانستند این امر باعث الم شنگه بزرگی خواهد شد. چطور کسانی که "کاری به درست یا غلط بودن" شعار "پیش به سوی تشکیل ارتش خلق" ندارند ولی نوشتن آن را در یک تراکت عملی غیر تشکیلاتی می دانند می توانند تحمل کنند که پاره ای از رفقا نظرات خود را راجع به رابطه جنبش طبقه کارگر و مبارز مسلحانه بدون آنکه "مبارزه ایدئولوژیک" پایان پذیرفته باشد در یک ارگان رسمی سازمانی ابراز کنند.

دو تن دیگر از افرادی که پای اعلامیه شاخه تهران را امضاء کرده بودند از جمله کسانی بودند که اعتقاد داشتند سازمان هیچگونه برنامه و سیاست ندارد و یکی از آنها بدلیل آنکه هرگونه انتشار بیرونی را حتی خیانت میشمرد "تحت فشار وجدان" خود از مسئولیت خبرنامه حتی در حد تنظیم خبرها امتناع ورزیده بود، چگونه چنین کسانی حاضر می شوند بدین راحتی رهنمودهای تاکتیکی به جنبش و هواداران ارائه دهند، آن "فشار وجدان" چه شد؟ پس از اعمال مکرر غیر تشکیلاتی مسئول شاخه تهران که خود از افراد مرکزیت بود و تذکرات مکرر مرکزیت به او و پا فشاری او در ادامه اعمال خود اکثریت مرکزیت از او سلب مسئولیت از شاخه تهران نمود. و از آن پس بر سر قرارهای مرکزیت حاضر نشد و بدین وسیله در سیستم ارتباطات تشکیلاتی اخلاص ایجاد نمود. ... و ریزه کاریهای فراوان دیگر که تنها برای رفیق درون تشکیلاتی آنها به شرط اینکه در جریان کلیه امور باشد، قابل لمس است در جریان همین اعمال و رفتار بود که اکثریت رفقای سازمان ما به این نتیجه رسیدند که این افراد فرصت طلبانی هستند که می کوشند به هر نحوی که شده مانع پیشرفت پراتیک انقلابی سازمان ما گردند. و در شرایط بسیار حساس کنونی می کوشند تا سازمان ما را از آخرین مانده های تواناییهای انقلابی خالی سازند و آن را در ایفای نقشی که میتوانند بازی کنند و نقشی که اکنون به هر حال می تواند بازی کند باز دارند بهمین جهت سر انجام تصمیم گرفته شد این "دمل چرکین" پاره شود، سوزانده شود، تا شاید علیرغم تمام درد و رنجی که این عمل بهمراه خود دارد پیکر ناتوان سازمان ما رو به بهبود و سلامت رود.

با ایمان به پیروزی راهمان

شهریور ماه ۶۰

این گزارش بوسیله رفقای ارتش رهائیبخش خلقهای ایران نوشته شده است

درباره "مصاحبه با رفیق اشرف"

من با این مصاحبه، چه از نظر محتوای آن و چه از نظر شکل بیان رفیق اشرف در شرایط کنونی مخالف هستم. چرا؟

ابتدا بگذارید مسئله را از یک دید کلی بررسی کنیم. اصولاً یک سازمان کمونیستی چه وقت و در تحت چه شرایطی میتواند نقش یک سازمان پیشاهنگ پرولتری را ایفا کند؟ به نظر من وقتی دارای تعینات زیر باشد:

۱. وحدت ایدئولوژی - یعنی پذیرش مارکسیسم - لنینیسم به مثابه تئوری انقلابی که راهنمای عمل سازمان قرار میگیرد.

۲. وحدت سیاسی - یعنی تجلی مشخص وحدت ایدئولوژیک در پراتیک مبارزه انقلابی است، یعنی تلفیق تئوری عام با شرایط خاص و آن عبارت است از: تحلیل صحیح از وضعیت اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی و مبارزه آنها و ارزیابی صحیحی از اوضاع سیاسی و موضع طبقاتی حکومت و سپس بر اساس آن اتخاذ استراتژی و تاکتیک بر مبنای این تحلیل، یعنی پاسخ درست و روشن به چگونگی رهبری عملی مبارزه پرولتاریا و رهائی این طبقه و در شرایط موجود جامعه ما رهبری مبارزه خلق و قطع سلطه امپریالیسم.

۳. داشتن یک موازین صحیح تشکیلاتی کمونیستی با توجه به اشکال مبارزاتی و اشکال سازمانی بسیج توده‌ها.

توضیح: مسئله ارتباط با توده‌ها نیز خود مسئله‌ای است در تعیین این سازمان پیشاهنگی، اما نمیتواند عامل تعیینکننده و حتی ضروری برای شناخت این پدیده باشد. زیرا به هر حال جنبش کمونیستی در هر مرحله از رشد خود ارتباطاتی در شکلهای متعدد با توده‌ها و مبارزات توده‌ای دارد و حتی این ارتباط میتواند به صورت پراکنده ناپایدار و محدود باشد. اما این سؤال مطرح میشود که آیا چنین

جنبش کمونیستی و مشخصاً گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی تا رسیدن به این خصوصیات، نمیتوانند نقشی را در جنبش توده‌ها و در مبارزه طبقاتی

جامعه ایفا کنند؟ چرا، میتوانند. اما این از یک طرف به وسیله عوامل درونی یک سازمان کمونیستی (که در بالا ذکر شد) مشروط میگردد و از طرف دیگر به عوامل بیرونی آن، مثل سطح مبارزات توده‌ها و اشکال مبارزاتیشان سطح آگاهی توده‌ها و ارتباط این گروه‌ها با توده‌ها و مبارزات توده‌های و همچنین اشکال مبارزاتی که دشمن طبقاتی به طور کلی اتخاذ میکند، بستگی دارد. بنابراین شرکت این گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی در مبارزه طبقاتی میتواند یک سری تأثیرات پراکنده و جزئی بر مبارزات خلق داشته باشد و به طور کلی میتوان گفت که دنباله‌روی جنبش خودبه‌خودی در هر شکلی هستند و هنوز خیلی مانده تا به سطح یک سازمان پیشاهنگ خلق ارتقاء یابند. زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری، انضباط پذیری دائمی و آگاهی دارد. و چنانچه در ارزیابی از شرایط دچار اشتباه شوند و بخواهند نقش فعالی بگیرند، به طور اجتناب ناپذیر دچار اشتباه و انحراف خواهند شد.

حال با توجه به این کلیات، برگردیم به خود مسئله. گروه ما به دلائلی که برای همه مشخص است تشکیل شده است. گروه به اعتقاد من هنوز خیلی کار دارد تا بتواند نقش فعالی را در مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایفا کند. عواملی که مانع آن میگردند، عمدتاً وضعیت سیاسی داخل گروه است، یعنی فقدان یک برنامه.

گروه بیش از دو ماه است که درگیر بحث درباره اوضاع و احوال کنونی جامعه بهسر میبرد تا براساس آن بتواند برنامه خود را ارائه دهد. اما این برنامه تنها بررسی موضع طبقاتی دولت کنونی نیست بلکه مسئله ابعاد وسیعتری دارد. مثل موضع گروه در قبال گروه‌ها و سازمانهای کمونیستی و غیرکمونیستی، وظایف ما در قبال توده‌ها، یعنی اینکه بر چه اشکالی توده‌ها را باید متشکل کرد و با توسل به چه شیوه‌های مبارزاتی، امر بردن آگاهی سیاسی به میان توده و کار سیاسی در میان توده پرداخت و غیره

اینها همه مسائلی هستند که گروه هنوز پاسخ مشخص به آن نداده است. آیا قابل تصور است که گروه قبل از پاسخ نسبتاً قابلقبول به این مسائل، البته

لااقل در سطح معینی از افراد گروه، میتواند دست به تعرض وسیع و همهجانبه بزند، بهنظر من، خیر. این یک عمل ماجراجویانه است که نه تنها به تشدید تضادهای درونی گروه میانجامد، بلکه شاید هم به پاشیدگی گروه منجر شود. شاید این مسائل برای بسیاری از رفقای ما به طور کلی حل شده باشد و یا حتی برای بعضی از رفقا به طور مشخص، مثل رفیق اشرف که در مصاحبه خود بهطور صریح موضعش را مشخص کرده است، اما کنه مسئله، نه در رابطه با فرد، بلکه در رابطه با گروه است.

در شرایطی که گروه از نظر سیاسی و تا اندازه‌های از نظر تشکیلاتی و به طور اجتنابناپذیر از نظر عملی در پراکندگی به سر میبرد، آیا درست است که رفیق در مصاحبه‌اش به طرح مسائل در یک بُعد وسیع بپردازد و در صدد پاسخ برآید، مسائلی که گروه هنوز به نتیجه نرسیده است؟ و وقتی که این مصاحبه چاپ شود، آیا از جانب گروه‌ها این نوشته به مثابه موضع خود جریان مشی مسلحانه تلقی نمیگردد؟ و آیا این درست است که در شرایط کنونی گروه ما، ما دست به تعرض بزنیم و سپس خود را زیر ضربات نیروها قرار بدهیم و سپس به واسطه تشتت درونی قادر به ادامه حرکت در یک چنین ابعادی نباشیم؟ در اینجا منظور من از "ضربات نیروها" نه ضربات از جانب دولت کنونی، بلکه عمدتاً ضربات ایدئولوژیک از جانب گروه‌ها و سازمانهاست. بهنظر من (همانطور که در ابتدای این نوشته گفتم) امر تعرض سیاسی (حال میخواهد به هر شکلی باشد)، دقیقاً بستگی تعیینکننده به وضعیت داخلی گروه دارد و نه شرایط محیط. و اما حرکت رفیق علیرغم نظرش که به تبلیغ و نه صرفاً افشاگری معتقد است، آیا به یک عمل افشاگرانه درنمیگلد؟ آیا تبلیغ و ترویج سوسیالیستی و دمکراتیک نباید به یک عمل سیستماتیک و حسابشده دارای یک برنامه باشد؟ آیا این گروه میتواند به این کار تن دردهد؟ در اینجا نکته‌های را متذکر شوم و آن اینکه من بههیچوجه نمیخواهم قابلیت تاثیرگذاری گروه را بر محیطش انکار کنم و این که ابتدا ما باید همه مسائلمان را حل کنیم و آنوقت به محیط پیرامون خود بپردازیم بلکه

صحبت بر سر توانائی ما و عمدتاً وحدت ما بر سر مسائل مشخص و سپس اشاعه آن میباشد.

در مورد مصاحبه، رفیق مسئول من مطرح کرد که از آنجائیکه اتهامات زیادی از جانب گروههای مارکسیستی به جریان ما نسبت داده میشود، ما باید به پارهای از این اتهامات پاسخ دهیم و مورد این اتهامات را مشخص کرد. مثلاً اینکه گروهها میگویند که ما معتقدیم در شرایط کنونی باید به مبارزه مسلحانه مبادرت ورزید و و سپس رفیق مسئول مطرح کرد که ما میتوانیم یک مصاحبه با رفیق اشرف ترتیب داده و رفیق به این مسائل پاسخ دهد. اما من در برخورد با این مصاحبه دیدم که رفیق از حدود تعیینشده فراتر رفته است و اینرا هم بگویم که خود من در بسیاری از نکات با رفیق اشرف توافق ندارم.

اما همانطور که گفتیم با نقش خود مصاحبه در حدود پاسخ به اتهامات وارده به گروه تا حدودی که مطرحشده را قبول دارم، ولی در شرایط کنونی بههیچوجه تا این حد موافق نیستم.

خرداد ۵۸

رفیق نویسنده (د) از ارتش رهائیبخش خلقهای ایران

اصلاحات و انتقاداتی به "مصاحبه با رفیق اشرف"

۲ص ۳، سطر - بهنظر می رسد که کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" نبوده، بلکه "رد تئوری بقا"ی رفیق پویان بوده باشد.

۲ص - بهتر است اینطور گفته شود:

ج: با کمال میل، و اساساً این را برای ادامه صحبت لازم میدانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از بهاصطلاح انقلاب سفید، سلطه امپریالیستی دچار یک تحول کیفی شده و توضیح میدهد که در شرایط این شکل حاکمیت امپریالیستی، شکل حکومتی صرفاً سیاه ترین شکل استبداد نبوده، بلکه دهها بار سیاه تر از فاشیسم میباشد، و بنابراین تودههای شهری و در راس آن پرولتاریا را از امکان هر گونه تشکل طبقاتی در اشکال مبارزه اقتصادی-سیاسی محروم میساخت. در تحت این شرایط دیگر نمیتوانست کار ماهیتاً "سیاسی" صرفاً در اشکال مبارزه سیاسی صورت گیرد. و بدینترتیب بود که پیشاهنگان پرولتری و سایر سازمانهای انقلابی خلق به عالیتترین شکل مبارزه انقلابی، یعنی مبارزه مسلحانه متوسل شدند. مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه طبقاتی بود که از یک طرف، نه تنها میتواندست به جدایی پیشاهنگان از خلق پایان دهد، بلکه امر بسیج تودهها در اشکال جدید مبارزه، هدایت آنها و سرانجام قطع سلطه امپریالیسم را امکانپذیر سازد و از طرف دیگر آن زمینه مبارزاتی را فراهم میساخت که سایر اشکال مبارزه را ممکن و مفید میساخت. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی - نظامی به وجود آمد که لازمه تحقق آن بود.

۸ص - "چون مرحله قبلی انقلاب هیچیک از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود، حل نکرده است."

آیا واقعاً اینطور است؟ انقلاب ایران چه مسائلی را در دستور کار قرار داده بود؟ مگر نه آنکه قطع کامل سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم را وظیفه مرحلهای انقلاب قرار داده بود؟ آیا رفیق

فکر میکند که در هیچیک از این رابطه‌های بین خلق و امپریالیسم تغییری حاصل نشده؟ در قسمتهای بعدی رفیق ظاهراً اینطور فکر میکند. این درست است که سلطه اقتصادی امپریالیسم در جامعه ما و به طور کلی شرایط اقتصادی تغییری نکرده است، اما من فکر میکنم که از نظر سیاسی و به ویژه در مورد دولت، تغییراتی حاصل شده است. هر چند این به معنی قطع کامل پیوندهای امپریالیسم با قدرت دولتی نیست. بنابراین اگر میشود جمله فوق به اینصورت درآید: "چون انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما در شرایط کنونی در نیمه راه متوقف شده است، بنابراین بسیاری از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود هنوز حل نشده است".

۹ ص - "آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت میتوانید به دست دهید؟" و رفیق جواب میدهد "یک تحلیل مارکسیستی ساده (تاکید از من) قضیه را روشن میکند. دولت ابزار طبقه حاکمه است". خوب تا اندازه‌های درست است، یعنی دولت ابزار سرکوب یک طبقه یا طبقاتی بر علیه طبقه یا طبقاتی دیگر میباشد. و بعد "چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را داراست و دولت فعلی هر چه میکند در جهت تثبیت این موقعیت است، خود بهخود (تاکید از من) دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است".

پس یک تحلیل ساده مارکسیستی به ما میآموزد که ابتدا به اقتصاد نگاه کنیم و آن طبقه مسلط اقتصادی را ببینیم و سپس عملکرد دولت را بررسی کنیم و اگر در جهت تثبیت آن بود، آنوقت نتیجه بگیریم که دولت نماینده اوست. من نمیخواهم بگویم که این حرف به طور کلی صحیح نیست، اما من فکر میکنم که ماهیت پدیده و از آنجمله دولت، اینقدر ساده فهمیده نمیشود. نگرستن به شرایط مادی هستی دولت و نموده‌های آن (عملکردها) آغاز مطالعه برای شناختن ماهیت طبقاتی یک دولت است و نه پایان آن. این درست است که دولت ابزار سرکوب طبقه حاکمه است، اما در شرایط مختلف و با اوضاع و احوال مختلف چگونه تشخیص دهیم که این طبقه حاکمه کیست؟ رفیق خیلی ساده به ما میگوید که به اقتصاد نگاه کنید، آن طبقه مسلط اقتصادی (تولیدی) را بیابید و اگر دولت هر چه می کند در جهت تثبیت آن موقعیت است، پس دولت نماینده آن طبقه است. اما من

اینطور فکر نمیکنم. برای نمونه من یک نقلقول طولانی از لنین را در اینجا میآورم که ببینیم چگونه در یک شرایط مشخص به تحلیل دولت و خصوصیات طبقاتی آن میپردازد. لنین در "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" میگوید: "لحظه تاریخی که فعلاً روسیه میگذراند (همه جا در این نقلقول تاکید از من است بجز آنجایی که دو خطی است) دارای مشخصات اصلی زیرین است: جنبه طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است:

۱- قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نماینده مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروایی میکرد، در همشکسته و برافتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت نابود نشده است. باند رومانوفها به دسائس سلطنتی خود ادامه میدهند. زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲- قدرت دولتی در روسیه به دست طبقه جدید بورژوازی و ملاکین بورژوا افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوادمکراتیک در روسیه پایان یافته است. بورژوازی پس از آنکه به قدرت رسید، با عناصر علناً سلطنتطلبی که در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۰۶ با تقلای بیسابقه خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاک و استولیپین میر غضب ماهیت خود را آشکار ساخته بود، وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکا کوشید با رومانوفها درباره احیای سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالیکه نیت خود را در پسرده جملات انقلابی پنهان میدارد هواداران بساط کهن را به مقامهای حساس میگمارد. این حکومت میکوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی را حتیالمقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. این حکومت جدید همانکون دستبهاکار این شده است که به هر وسیلهای شده از اقدام انقلابی به عملیات تودهای و تصرف قدرت از پایین به توسط مردم - که یگانه تضمین موفقیتهای واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید. این حکومت موعد فراخواندن مجلس موسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی تزاریسم فئودال را تشکیل میدهد نمیزند. حتی فکر این را هم نمیکند که عملیات بنگاههای انحصاری مالی، بانکهای بزرگ سندیکاها و کارتلهای

سرمایه‌داران و غیره را واریسی کند، اعمال آنان را بر ملا سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد .

عمده‌ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه دستگاه ستمگری بر توده‌ها) به سلطنت‌طلبان علنی و طرفداران زمینداران بزرگ اربابی تعلق دارد، به کادتها، به این جمهوری‌طلبان دیروزی، به این جمهوری‌طلبانی که علیرغم میل خود جمهوری‌طلب بودند، مقامهای فرعی واگذار شده که رابطه مستقیمی با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه دولتی ندارد..... نظر به کلیه این علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن به هیچوجه جایز نیست.

سیاست خارجی حکومت جدید:

۳- در رشته سیاست خارجی که اکنون به حکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامه جنگ امپریالیستی یعنی همان".

بنابراین ملاحظه میکنیم اگر بخواهیم با فرمول رفیق این دولت را ارزیابی کنیم، دولت باید نماینده فئودالیسم باشد نه بورژوازی. زیرا در شرایط اقتصادی تغییری حاصل نشده و خود ماشین دولتی نیز دستخوش تغییر وسیعی نگشته و در زمینه سیاست خارجی، همان خط مشی را دنبال میکند. پس چه چیز تغییر میکند که لنین صحبت از انتقال قدرت از دست طبقات به طبقه دیگر میکند؟ از این نمونه زیاد است. مثلاً کشور خودمان را در نظر بگیریم. دولت رضاخان نماینده امپریالیسم است و در جهت پیشبرد منافع امپریالیسم حرکت میکند. بنابراین با کودتای رضاخان قدرت سیاسی از فئودالیسم به امپریالیسم منتقل میگردد بدون آنکه عملکردهای دولت به طور کلی . تغییر کند

همین قدرت مرکزی از فنودالیسم و اقتصاد فنودالی در برابر دهقانان دفاع میکند و آنها را سرکوب مینماید. و یا در ایران بهاصطلاح اصلاحات ارضی میشود، در حالیکه دولت از دست طبقه ای به طبقه دیگر منتقل نمیگردد، بدونآنکه در خصوصیات طبقاتی آن تغییری حاصل گردد هر چند که بسیاری از مارکسیستها تحلیل میکنند که قدرت سیاسی از دست فنودالیسم به دست بورژوازی کمپرادور افتاد. آیا این همان دید کلی نیست که در اینجا به این شکل ظاهر میگردد. و یا مثلاً دولت کنونی لوئی بناپارت، دولتی که شرایط سیاسی برای بازتولید سرمایه داری را فراهم میکند، از نظام سرمایه داری دفاع میکند، اما نماینده بورژوازی فرانسه نیست. بنابراین من فکر میکنم برای تبیین ماهیت طبقاتی دولت باید اساساً ترکیب طبقاتی هیئت حاکمه و کلیه نیروهائی که بهنحوی در این قدرت

سیاسی شرکت دارند را باید شناخت و مناسبات آنها را با طبقات اجتماعی روشن ساخت. آنوقت است که میتوانیم ما خصوصیات طبقاتی این دولت را مشخص کنیم. شرایط اقتصادی و عملکردها عامل بسیار مهمی هستند، اما نمیتوانند عامل تعیینکننده در شناخت خصوصیات طبقاتی آن باشند. بدون توجه به شرایط اقتصادی یک دولت، چگونه میتوان ماهیت طبقاتی آنرا مشخص کرد؟ اساساً چگونه میتوان فهمید که چه طبقاتی در جامعه زندگی میکنند؟

۹ص - رفیق در جواب به این سوال "یعنی شما می گوئید که پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟" می گوید: "با کمال تاسف (؟) بلی ولی با اندک تفاوت. در دولت شاه این اواخر(؟) بورژوازی بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند." ازحرف رفیق این استنباط می شود که ظاهراً فراکسیونی از بورژوازی کمپرادور که حکومت می کرد، منافعش با منافع دیگر بخشهای بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی وابسته به آن(؟) در تضاد قرار گرفت، یعنی "غیر قابل تحمل شده بود". اما رفیق چگونه این را ثابت می کند؟ ببینیم در پاسخ به این سوال "ممکن است این نظر را توضیح دهید؟" چه می گوید ": بلی

خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود، این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجلی میشد(؟)، ولی حکومت شاه در این اواخر بصورتی در آمده بود که حتی برای بخشی از بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته غیر قابل تحمل بود. لذا در این مرحله اینها نیز در کنار خلق قرار داشتند و وجود این عناصر غیر خلق (؟) و حتی ضد خلقی در کنار خلق در صورت... "در اینجا ملاحظه می کنیم که رفیق در توضیح مسئله، باز در سطح باقی می ماند و مبارزه بین امپریالیستها و گروههای مالی را از طریق مبارزه بین فراکسیونهای بورژوازی کمپرادور توضیح می دهد. به نظر من طرح مسئله به این شکل غلط است. اساسا تضاد بین بخشهای کمپرادوری، تضاد بین امپریالیستها و گروههای مالی است. خود این کمپرادورها با هم تضادی ندارند، بورژوازی کمپرادور هستی اجتماعی با هستی امپریالیسم همراه است و جزء ارگانیک امپریالیسم و الیگارش مالی است.

بنابراین چنانچه عناصری از کمپرادورها اداره کنندگان قدرت دولتی باشند، دقیقا این امر بستگی دارد باینکه این کمپرادورها وابسته به کدام امپریالیسم و یا گروههای مالی هستند. وقتی امپریالیستی چه در مقیاس جهانی و به خصوص در کشور مورد بحث دارای بیشترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی باشد، طبیعتیست که عوامل خود را در مراکز حساس و کلیدی قدرت می گمارد. تاریخ جوامع زیر سلطه و همچنین تاریخ نیم قرن جامعه ما، شواهد زیادی در این مورد ارائه می دهد. مثلا در سالهای ۲۴-۲۵ امپریالیسم آمریکا تلاش می کند امپریالیسم مسلط گردد. مثلا قوام را نخست وزیر می کند و بعد می بینیم که چگونه امپریالیسم آمریکا و ایادی وابسته به او در ابتدا از مصدق حمایت می کنند تا بتوانند جای انگلیس را بگیرند و بعد می بینیم که چگونه موقعی که منافع امپریالیستها بخطر می افتد متفقا دست بکار شده و حکومت مصدق را سرنگون می کنند. بنابراین بنظر من حکومت شاه مزدور چیزی جزء شکل حاکمیت سیاسی سرمایه داری مالی نبود. یعنی شکل حاکمیت امپریالیستها. این دولت مزدور در خدمت امپریالیستها بوده و در جهت پیشبرد منافع آنها بکار می رفت و بنابراین بنظر من رفیق باید نشان دهد

که آن کمپرادورهای که بطرف انقلاب آمدند و حکومت شاه برایشان "غیر قابل تحمل شده بود" بازتاب منافع کدام امپریالیست بوده است؟ رفیق در تحلیلش مدعی است که " اکنون تمام طبقه (بورژوازی کمپرادور- توضیح از من است)- و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن "دولت را قبضه "کرده است. حال رفیق که یکی از ملاکهایش برای شناختن خصوصیت طبقاتی دولت از طریق عملکرد است، اکنون اقدام سیاسی دولت را چگونه توضیح می دهد؟ این دستگیری و اعدام نظامیان، بوروکراتهای بزرگ و کمپرادورها را در شرایطی که همه کمپرادورها در حکومت شرکت دارند، توضیح این مسئله چگونه است. اما بنظر می رسد که مفهوم "کمپرادور" برای رفیق یک معنی خاص دارد. زیرا آنرا برای خرده بورژوازی نیز بکار می گیرد. منظور از خرده بورژوازی وابسته یا کمپرادور چیست؟ آیا بصرف اینکه کالاهای امپریالیستی را می خرد و می فروشد و یا با سرمایه داری کمپرادور- بوروکراتیک و سرمایه مالی رابطه دارد، کمپرادور است؟ به نظر من کمپرادور بودن یک رابطه با یک کیفیت مشخص است. اگر از بورژوازی کمپرادور صحبت میکنیم، دقیقاً به طبقاتی اشاره داریم که یک تعیین خاصی دارد و یک رابطه خاصی با امپریالیسم دارد. این تعیین چیست؟ آنچه که من میفهمم، این است: بورژوازی کمپرادور بهمثابه یک طبقه، بخشی جداناپذیر و ارگانیک از انحصارات امپریالیستی میباشد. بورژوازی کمپرادور، یک بورژوازی انحصاری و مالی است، بورژوازی کمپرادور به سرمایه داری وابسته (کمپرادور) بستگی دارد، اما خرده بورژوازی با سرمایه داری وابسته و سرمایه مالی یک رابطه خارجی دارد، در اینجا تفاوت رابطه تنها در شکل آن نیست، بلکه در محتواست. خرده بورژوازی جزء بیرونی از سرمایه داری وابسته است و با آن شدیداً در تضاد است، درحالیکه بورژوازی کمپرادور جزء ارگانیک و درونی این سیستم سرمایه داری است. در ص ۱۰ رفیق میگوید "..... این عناصر غیرخلقی و ضدخلقی در کنار خلق در صورت وجود یک سازمان متشکل تودهای هیچ مسئلهای نبود. مشکلی که نبود، هیچ، بسیار هم خوب بود و لنین به ما آموخته (؟) است در مبارزه بر ضد بورژوازی در صورت لزوم دست شیطان را میتوانیم بفشاریم". آیا این واقعاً درست است؟

که ما با بخشی از نیروهای ضدخلفی و یا غیرخلفی همکاری کنیم و نمیدانم این جمله لنین را که رفیق میآورد از کجا آورده و اگر چیزی شبیه آنرا گفته، آیا بدون توجه به شرایطی که لنین این حرف را میزند، ما آنرا یک حکم کلی بدانیم و به کار بگیریم درست است؟ خلق چگونه میتواند در مبارزه علیه امپریالیسم با بخشی از نیروهای وابسته به آن همکاری کند و دست آنها را بفشارد؟ بدون آنکه بخواهم به رفیق اتهامی وارد سازم. آیا این حرف با حزب توده در مورد جبهه به اصطلاح ضد دیکتاتوری شباهت ندارد؟ و بهخصوص وقتی که به این جمله توجه شود که "خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش تقریباً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیک تر شده است"، این شک را ایجاد نمیکند که ظاهراً مبارزه خلق علیه امپریالیسم نبوده بلکه بر علیه دیکتاتوری شاه صورت گرفته است؟ آیا رفیق که خود را از پیروان صدیق رفیق احمدزاده و مدافع نظرات او میدانند، با این حرف یکی از پایههای آموزش آنرا نفی نمیکند؟ رفیق احمدزاده به صراحت در نوشتههایش ماهیت این حکومت (منظور حکومت شاه) را امپریالیستی و دولت او را وابسته و مزدور امپریالیسم توصیف کرده است. چگونه مبارزه بر علیه شاه را از مبارزه بر علیه بورژوازی کمپرادور و سرمایه‌داری وابسته جدا میکنید؟ خلق ما از خیلی وقت است که مبارزه قطعی را بر علیه بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیسم آغاز نموده است. و شاه مزدور به هیچوجه حائل بین خلق و دشمنان اصلیش نبوده، بلکه شکل حاکمیت سیاسی دشمنان اصلیش یعنی امپریالیستها و نوکران وابسته به او بوده است.

اگر رفیق دولت کنونی را نماینده تمامی بورژوازی کمپرادور و قشری از خرده بورژوازی وابسته میدانند، پس بالاجبار خمینی یا باید نماینده بورژوازی کمپرادور باشد و یا خرده بورژوازی وابسته. و آنوقت چرا رفیق با خمینی اینچنین برخورد میکند؟ آیا با نماینده سیاسی نیروهای ضدخلفی و غیرخلفی اینگونه برخورد کردن و ستایش نمودن و اینکه کمونیستها یار صدیق او هستند، درست است؟ مبارزه طبقاتی و آرایش

نیروهای طبقاتی را شرایط جامعه تعیین میکند و نه ما. اگر مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی صنعتی را تضاد اصلی جامعه نمیداند و معتقد است که هنوز شرایط مادی و تاریخی رهایی پرولتاریا فرا نرسیده است، این او نیست که به دلخواه و یا ذهنیت این کار را میکند، بلکه شرایط عینی خود طبقات و شرایط عینی مبارزه آنها است که در واقع خود این طبقات و مبارزات آنها را مشروط میکند. و اگر به این نتیجه میرسد که مبارزه بین بخشی از بورژوازی فرانسه (صنعتی و تجاری) با بخش دیگری از بورژوازی که قدرت دولتی را در دست داشت (اشرافیت مالی، بانکداران، بورسبازان و ...) بود که ضرورت تحولات سیاسی را (یعنی دگرگونی در دولت) طلب میکرد. مارکس این را دقیقاً با بررسی شرایط فرانسه آنموقع توضیح میدهد. و آیا رفیق اینکار را میکند؟ آیا ضرورت بهاصطلاح حقوقبشر کارتر اساساً ناشی از دگرگونی در روابط سرمایههای مالی و امپریالیستها بوده که مسئله دگرگونی اشکال دولتی را مطرح کرده است (چیزی که به نظر من خود رفیق میخواهد بگوید) و یا اینکه فشار مبارزه خلق بود که امپریالیستها را به اتخاذ شیوه جدید سرکوب واداشته، یعنی عقبنشینی کنند؟ در اینمورد من موضع دارم، ولی امیدوارم بتوانم با دلایل و فاکت‌های کافی بعداً این موضوع را نشان دهم.

قبل از اینکه بحث خود را در اینمورد تمام کنم، خوب است این جمله رفیق را بشکافیم و دید رفیق را در مورد ماهیت طبقاتی دولت و رابطه نمایندگان سیاسی یک طبقه را با خود طبقه بهتر درک کنیم. مثلاً این جمله: "..... چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعداً (تاکید از من است) باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد." رفیق چون فکر میکند اگر دولت از سرمایه‌داری کمپرادور دفاع میکند، پس نماینده بورژوازی کمپرادور است و اگر از اقتصاد خرده مالکی یا خرده بورژوائی حمایت میکند، پس نماینده خرده‌بورژوازی است. اما رفیق اینطور نیست. لطفاً مارکسیسم را ساده نکنید. ببینیم خود مارکس با مسئله چگونه برخورد میکند. "..... مونتانی (نماینده خرده بورژوازی، توضیح از من است) با گذشت زمان همراه با طبقهای که نمایندگی آنها داشت تغییر چهره داد.

خصلت ویژه حزب سوسیالدمکرات آن است که این حزب تاسیسات دمکراتیک جمهوری را برای برانداختن هر دو افراد یعنی برانداختن سرمایه و کار مزدوری مطالبه نمیکنند، بلکه برای آن مطالبه میکنند که تضاد میان آنها را تخفیف دهد و این تضاد را به هماهنگی بدل سازد (همه جا تاکید از من است) هر قدر هم که برای نیل به این هدف اقدامات گوناگون پیشنهاد شود. و هر اندازه که برای پوشش این هدف پندارهای کمتر یا بیشتر انقلابی به کار رود، محتوای آن همان بود که میماند: تجدید بنای جامعه از طریق دمکراتیک ولی تجدید بنا در چارچوب خرده بورژوازی. فقط نباید به این پندار کوتاه بینانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی بر پایه اصولی برای پیشبرد مقاصد خودخواهانه خود می کوشد، برعکس او معتقد است که شرایط خاص رهائش در عین حال همان شرایط عامی است که نجات جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چهارچوب آن میسر خواهد بود." و نیز نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دمکراسی دکاندار یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوازی بدل میسازد، این است که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن نیست، فراتر رود و بدینجهت در زمینه تئوریک به همان مسائل و همان راه حل‌هایی می‌رسند که خرده‌بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک میبه آن رسد. به طور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقهای که نمایندگی آنها دارند نیز بر این منوال است. "بله رفیق، این است برخورد مارکسیستی. بنابراین نمیتوان تصور کرد که دولت در حال حاضر به طور عمده در اختیار قشری از روحانیون به اصطلاح مبارز است و با همکاری قشرهای سنتی خرده بورژوازی اداره میشود. البته بدون آنکه بخواهم وجود نیروهای وابسته به امپریالیسم را در این قدرت دولتی انکار کنم، و آیا آنها در مبارزه خلق بر علیه امپریالیسم یک چنین موضعی را نمیگیرند؟ آیا از این نیروی رهبریکنده میتوان انتظار داشت که در جهت قطع کامل سلطه امپریالیسم حرکت کند و برنامه‌های پرولتری را اجرا سازد؟ به نظر من خیر. آنچه که امروز این رهبری دست‌اندرکار آن است،

احیای اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و تجدید بنای سیاسی، فرهنگی جامعه البته به سبک خودش، آمیزهای از شکل‌های مذهبی و خرده بورژوازی، و کوشش در جهت بهاصطلاح تخفیف تضادهای درونی جامعه، به ویژه خلق و امپریالیسم، میباشد. این درست است که دولت کنونی محصول سازش روحانیت و امپریالیسم و قشری از خرده‌بورژوازی است، اما به نظر من در حال حاضر این روحانیت است که هژمونی دارد. البته روحانیت نیز بنا به عواملی خود دارای یک طیف طبقاتی است. آنچه مشخص است و مشخص بود این بود که این رهبری از یک مبارزه پیگیر بر علیه امپریالیسم ناتوان است و این ناتوانی را در طول خود مبارزه خلق بر علیه سلطه امپریالیستی تا قبل از رژیم شاه بارها و بارها نشان داده بود. و این تنها نیروهای خلقی و سازمانهای مبارز بودند که به این رهبری فشار می‌آوردند و آنرا به جلو هل میدادند، امروز نیز چنین است. اکنون که مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما وارد مراحل حادثر و رادیکالتری شده، امروز که توده‌های وسیع زحمتکشان به طور وسیع‌تر و فعال‌تری مبارزه ضد امپریالیستی را دنبال میکنند، امروز که توده‌های وسیع خلق خواهان اقدامات شدیدتر و تودهایتر از این رهبری هستند، در این شرایط این رهبری ناتوان‌تر از آن است که خود فکر میکند. بله رفیق، انقلاب ادامه دارد، انقلاب تا قطع کامل سلطه امپریالیسم ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. اما این رهبری بنا به ماهیت طبقاتیاش ناتوان‌تر از آن است که بتواند به ادامه انقلاب بپردازد. و این آن چیزی است که باید به خلق بیاموزیم و آنها را در ادامه انقلاب یاری دهیم. امروز این نیروی سیاسی دارد به‌عنوان یک عامل ترمزکننده و حتی ارتجاعی در برابر انقلاب ظاهر میشود، بنابراین انقلاب باید این نیرو را از میدان مبارزه خارج کند. و آنطوری که رفیق گفته است، باید به تاریخ سپرد و شاید به زبالهدان تاریخ. این اساساً درست است که توده‌ها دارند از این رهبری سرخورده میشوند و از آن برمیگردند، و درست همینجاست که کمونیستها باید وظیفه تاریخی خود را ایفا کنند. حال به ادامه بررسی رفیق بپردازیم. ببینیم برخورد رفیق با مسئله وظایف عملی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران چگونه است؟ من در این قسمت سعی میکنم ایده کلی رفیق را بررسی کنم. از این سؤال شروع میکنم: "س: به‌نظر شما وظیفه بزرگ کنونیش

چیست؟ ج: میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب است؟ میدانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامیش را آغاز کند؟ اینکه به چه وسیله‌ای، مهم نیست، چه به وسیله ... همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین میکند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد. مردم آماده‌اند و تشکیلات و رهبری می‌خواهند. و حتی شیوه مبارزه را شناخته‌اند. ... وظیفه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران روشن است. باید سازمان‌های مسلح توده‌ها را به وجود آورد. "آیا وظایف ما از روی عکس عمل‌های دشمن تعیین میشود؟ طبیعی است، از آنجا که رفیق با تحلیلی که از اوضاع و احوال جامعه ما ارائه میدهد، باید هم اینطور فکر کند. رفیق در ارزیابی از تحولات ایران معتقد است که قدرت سیاسی از دست فزاکسیون از بورژوازی کمپرادور خارج شده، به دست کل طبقه کمپرادور و بخشی از خرده بورژوازی وابسته افتاده است و از آنجائی که از دید رفیق، بعد از سرنگونی دیکتاتوری شاه، حالا مبارزه قطعی بر علیه سرمایه‌داری کمپرادور و بورژوازی وابسته به مرحله قطعی رسیده است، پس امپریالیسم سعی میکند که اوضاع را آرام نموده و بار دیگر رژیم سرنیزه را برقرار سازد. بنابراین رفیق در اینجا صحبت از تطبیق تئوری مبارزه مسلحانه با شرایط کنونی میکند که شیوه مبارزه ما را بر علیه این حکومت تعیین میکند. اما ارزیابی من از اوضاع برخلاف

ارزیابی رفیق است. من معتقدم که انقلاب تحت رهبری قشری از روحانیون که عمدتاً گرایش‌های خ رده بورژوازی را منعکس نموده و با آن پیوند دارد، تا سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم پیش رفته است، ولی امروز بنا به خصوصیات خود متوقف گردیده است. شاید باز در اثر فشار توده‌ها جریان‌های رادیکالتر آن همراه با توده‌ها به مبارزه بر علیه امپریالیسم ادامه دهند و یا شاید هم به طور کامل به دامن امپریالیسم درغلطند. در واقع کاری که امروز میکند، یعنی آگاهانه یا ناآگاهانه خود را به امپریالیسم می‌چسباند و با آنها کنار می‌آید. اما آنچه که در شرایط کنونی وظیفه پرولتاریا و پیشاهنگانش را مشخص میکند، این است که بتوانند رهبری مبارزه ضد امپریالیستی خلق را در دست بگیرند و کلیه نیروهای خلقی و به ویژه زحمتکشان شهر و روستا را به‌گرد خود متحد

سازند. در اینجا به نظر من صحبت بر سر ادامه انقلاب، قطع کامل سلطه امپریالیسم، رهبری پرولتری مبارزه، بسیج کلیه نیروهای خلقی به حول پرولتاریا و پیشاهنگانش، منزوی کردن این رهبری و افشای ناتوانی آن برای توده‌هاست. بگذارید یک جمله بسیار زیبا از رفیق مسعود بیاورم: "اما مسئله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی، یک مسئله سیاسی نیز هست که به جریان عملی انقلاب بستگی دارد. اینکه کی و چگونه انقلاب ادامه پیدا میکند و به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد میشود دقیقاً به این امر بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند رهبری مبارزه را در دست گرفته و دهقانان و خرده بورژوازی چپ را به گرد خود متحد کرده باشند." اگر جنبش کمونیستی ایران در مرحله قبلی مبارزه به واسطه اشتباهات، ضعفها و انحرافات خود نتوانسته بود رهبری مبارزه را به دست گیرد، هنوز دیر نشده و میتواند این عمل را انجام دهد. اما رفیق اشرف بر اساس تحلیل خود از اوضاع کنونی ایران و مشخص کردن وظایف سازمان به اشکال مبارزاتی و سازمانی نیز میپردازد. رفیق معتقد است که نباید بر علیه این حکومت جنگید، اما نمیگوید چرا. چرا نباید به مبارزه مسلحانه بر علیه این کمپرادورهای وابسته به امپریالیسم مبادرت ورزید؟ رفیق در اینمورد پاسخ نمیدهد و تنها معتقد است از آنجائیکه دشمن امپریالیستی دیر یا زود هجوم سرکوبگرانه خود را آغاز خواهد کرد، پس باید آماده جنگ بود. من سؤال میکنم، به هر حال تا فرا رسیدن این هجوم شکل مبارزه چه خواهد بود؟ هر چند رفیق از مبارزه صنفی و سیاسی صحبت میکند، اما به نظر من هسته اصلی تفکر رفیق در این پاسخهاست که در واقع یک موضع دو پهلوی در قبال جنگ میگیرد. "وظیفه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران روشن است، باید سازمان مسلح توده‌ها را به وجود آورد" یا "ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد" و یا "کسانی که به مشی مبارزه مسلحانه خرده میگرفتند که شما "جدا از توده‌ها" میخواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها میگفتیم صرفنظر از هر گونه دلیلی، شما اپورتونیستهایی هستید که اساساً با اعمال قهر انقلابی مخالفید، برای توجیه سخنان خود میگفتند، نه، ما به مبارزه مسلحانه توده‌های اعتقاد داریم، امروز (تاکید از من است) که توده‌ها مسلح شده‌اند به چه فکر میکنید،

اینجا دیگر بحث از مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها مطرح نیست " و یا "باید امروز به سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها که در آینده از همانکون بپردازیم " و رفیق نتیجه می‌گیرد که "و این است آن نقش محوری مبارزه مسلحانه که تعیین‌کننده فعالیت سیاسی امروز ما خواهد بود" و غیره. این حرف‌ها چه چیزی را می‌خواهد القاء کند؟ مگر نه این است که امروز باید مبارزه مسلحانه کرد؟ آیا از دید رفیق این برداشت نمیشود؟ اینکه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با ارزیابی که رفیق از اوضاع کنونی میکند، باید به همان شیوه‌های گذشته مبارزه (البته با ویژگی‌هایی) مبادرت ورزد؟ رفیق وقتی از "مقاومت نظامی خلق" از "سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها" صحبت میکند، این به چه معنی است؟ آیا می‌توان خلق را جدا از پراتیک مبارزاتی‌شان بسیج و مسلح کرد؟ آیا این پراتیک چیزی بهجز مبارزه مسلحانه است؟ و آیا این مبارزه مسلحانه بر علیه دولت کنونی صورت نمی‌گیرد، یعنی دولت کمپرادورها؟

بهنظر من درک رفیق از مبارزه مسلحانه (لااقل از اینجا من اینطور می‌فهمم) مبهم و سطحی است. مبارزه مسلحانه‌ای که بهعنوان عالیترین شکل مبارزه طبقاتی از طرف رفقا احمدزاده و پویان در سال ۴۹ " دقیقاً به معنی جنگ "، به معنی "یکی از اشکال قیام" مطرح شده بود، نه بعنوان یک وسیله دفاعی یا صرفاً تبلیغی. در آن سالها اساساً زمینه هر گونه کار سیاسی و مبارزه سیاسی بعنوان شکل‌های پست‌تر مبارزه انقلابی نمیتوانست در میان توده‌ها کاربرد داشته باشد و از طریق آن نمیتوانستند آگاهی سیاسی را به میان توده‌ها ببرند و از این طریق به بسیج توده‌ها پرداخته و آنها را برای اشکال عالی‌تر مبارزه آماده کنند. بنابراین شکل‌های نوینی از مبارزه طبقاتی را پیدا کردند، یعنی مبارزه مسلحانه (مبارزه سیاسی-نظامی). بنابراین پیشاهنگ انقلابی با توسل به آن سعی میکند توده‌ها را به جریان این شیوه مبارزه کشانده و آنها را بسیج و سازماندهی کند. البته منظور از مبارزه مسلحانه، مبارزه سیاسی-نظامی بود و نه مبارزه نظامی آنطور که رفیق می‌فهمد. و با رفیق از محوری بودن مبارزه مسلحانه صحبت میکند و آنرا اینطور توضیح میدهد: "ما فقط میتوانیم در زمینه خواسته‌های صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم

و فقط در زمینه صنفی میتوانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل میشود. و میدانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه برنیفتد، دموکراسی به وجود نمیآید. ملاحظه میکنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل میشود و نقش محوری مبارزه مسلحانه را در اینجا میفهمید؟ همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یک ساله اخیر مشاهده کردید". در حالیکه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اصولاً این چارچوب کلاسیکی را میشوند. اما ببینیم منظور از "مقاومت نظامی" یا "سازماندهی مسلح خلق" چیست. من اینطور میفهمم: توسل به قیام محلی و منطقهای بر علیه حکومت، یعنی جنگیدن علیه حکومت. اما این سؤال مطرح میشود: آیا در شرایط کنونی، در شرایطی که زمینه قیام در یک مقیاس وسیع در میان تودهها وجود ندارد، عمل صحیحی است؟ در گذشته به نظر من، نه تنها صحیح بود، بلکه میبایست فعالانه در جهت ایجاد آن کوشش کرد، اما امروز غلط است، زیرا در حال حاضر بخش وسیعی از تودهها از این رهبری حمایت میکنند و آنها انتظار دارند که این رهبری خواستههایشان را برآورد سازد. این درست است که تودهها فوج فوج به چپ گرایش پیدا میکنند، اما من فکر می کنم که هنوز خیلی مانده تا زمینه انقلاب در سطح وسیع تودههای فراهم شده باشد. درست همینجا است که سازمانی که در گذشته با اشکال سیاسی - نظامی و عمل سیاسی-نظامی دست به تبلیغات سیاسی-نظامی و افشاگری سیاسی-نظامی میزد، امروز باید تاکتیک خود را تغییر دهد. من در اینجا از تغییر تاکتیک صحبت میکنم، درحالیکه رفیق از انطباق تاکتیک (مبارزه مسلحانه) با شرایط کنونی صحبت میکند. رفیق ظاهراً فراموش میکند که سیاست ادامه جنگ است و جنگ ادامه سیاست و یا سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ سیاستی با خونریزی. هر جا سیاست به بنبست برسد، جنگ آغاز میگردد. بنابراین من فکر میکنم در شرایط کنونی شکل عمده مبارزه طبقاتی، شکل سیاسی است. اما اینکه اینبار جنگ کی و چگونه آغاز میشود (البته اینبار در یک مقیاس وسیع تودههای خواهد بود)، بستگی به

جریان عملی خود انقلاب دارد و اینکه این جنگ (قیام) در چه اشکالی ظاهر میشود، دقیقاً نمیدانم. آنچه مسلم است بهصورت جنگهای تودهای خواهد بود و یا شاید ترکیبی از جنگهای تودهای و قیامهای مسلحانه در چند شهر و یا در یک منطقه. بنابراین من مسئله را در تداوم انقلاب و اجتناب ناپذیری یک جنگ داخلی میبینم. بدینترتیب، تدارک سلاح، آموزش نظامی، بسیج تودهها و تسلیح آنها، خود بخشی از مبارزه سیاسی و تدارک سیاسی این مرحله از انقلاب است. در اینجا برای برطرف کردن هر گونه سوءتفاهمی باید بگویم که من منکر شرکت در جنگهای محلی (قیام) و کمک به تودهها، به امر مقاومت نظامی، نیستم، ولی آنرا بهعنوان یک حکم عام مطرح نمیکنم. و آنرا به اوضاع و احوال منطقه مشروط میکنم. ولی چنانچه در ارزیابی خود به این نتیجه برسم که زمینه قیام در سطح وسیع تودهای فراهم است، در آنموقع حتماً و حتماً نه تنها در قیامهای محلی باید شرکت کرد، بلکه باید آنرا بسط و توسعه داد. اما اگر منظور از "مقاومت نظامی" و سازماندهی مبارزه مسلح تودهها به معنی دفاع از خود مسلحانه باشد، که با آنهم مخالف هستم زیرا این شیوهها جز ایزوله شدن و سرانجام نابودی، نتیجه دیگری ندارد. حال بگذارید دید رفیق را از مبارزه سیاسی - نظامی (مسلحانه) بهتر درک کنیم. رفیق در ص ۲۲ میگوید: "چرا وقتی میگوئیم که عضو سازمان باید سیاسی-نظامی باشد، عدهای رو ثرش میکنند و میگویند نه این درست نیست. باید فقط سیاسی باشد. مگر - سیاسی نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این "بیشتر" طبقه کارگر چه ضرری میبیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارتهای سیاسی، از مهارت نظامی هم برخوردار باشد". رفیق تصور میکند اگر کادرهای یک سازمان علاوه بر آموزش سیاسی، آموزش نظامی نیز ببینند، آن سازمان و آن کادرها سیاسی- نظامی خواهند بود. درحالیکه یک سازمان وقتی سازمان سیاسی - نظامی است و کادرهایش سیاسی- نظامیاند که اساساً عمل سیاسی- نظامی کنند، تبلیغات سیاسی- نظامی کنند، افشاگری مسلحانه کنند. حال اگر سازمانی به تدارک و جمعآوری سلاح بپردازد، کادرهای خود را آموزش نظامی دهد، در صدد تسلیح توده ها برآید و حتی در جنگهای پراکنده محلی نیز وارد گردد، دال بر سیاسی- نظامی بودن نیست. آنچه که تعیین کننده است، عمل

آن است و اینکه شکل عمده مبارزه او چیست. اگر بخواهیم این قسمت بحث خود را جمع‌بندی کنیم اینطور است: در گذشته یعنی قبل از سقوط شاه شکل عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه بود (توجه داشته باشید که منظور من از مبارزه مسلحانه، عالیت‌ترین شکل مبارزه طبقاتی است و همچنین مبارزه مسلحانه را به شکل مبارزه مسلحانه تودهای طولانی در نظر می‌گیریم. بنابراین با مبارزه نظامی فرق دارد) و توسل جستن به مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی را مشروط میدانم. و منظور از مبارزه سیاسی و اقتصادی نیز اشکالی از مبارزه طبقاتی خلق علیه امپریالیسم در نظر می‌گیرم. بدینترتیب ما در گذشته میتوانستیم در همه جا، چه در شهر و چه در روستا، بر اساس امکانات خود دست به جنگهای پارتیزانی بزنیم و توده‌ها را در جریان جنگ سازماندهی کرده، متشکل نموده و آگاه سازیم. اما به‌طور کلی استفاده از مبارزه سیاسی و حتی اقتصادی برای ما مشروط، گذرا و موقتی بود. بنابراین سازمانی که اینگونه عمل میکرد، آنرا سازمانی سیاسی – نظامی مینامیدیم و کادرهای آنرا سیاسی- نظامی. اما به‌نظر من شکل عمده مبارزه خلق و امپریالیسم تغییر کرده است. شکل عمده مبارزه سیاسی است و هدف از مبارزه سیاسی، تدارک جنگ است (در سطحی بالاتر). پس بنابراین تهیه سلاح، آموزش نظامی، تسلیح کادرها و توده‌ها و حتی ایجاد پایگاه‌های تودهای و تهیه نقشه جنگی در بعضی از مناطق مساعد برای جنگ انقلابی به‌عنوان بخش فنی و تکنیکی این مبارزه بدل می‌گردند و استفاده از مبارزه مسلحانه دیگر مشروط، موقتی، گذرا و محلی و حتی منطقهای تبدیل می‌گردند. بنابراین ما این سازمان را که تغییر تاکتیک داده است، را دیگر سازمان سیاسی- نظامی نمینامیم. چنانچه سازمانی نتواند اینچنین خود را با مبارزه طبقاتی وفق دهد حتماً از توده و مبارزه تودهای جدا می‌افتد. سیاست جنگ را تدارک می‌بیند و جنگ سیاست را.

خرداد: ۵۸

رفیق نویسنده (د) از ارتش رهائیبخش خلقهای ایران

پاسخ به "در رابطه با جزوه رفیق (د)، انتقاد از جزوه ..."

۱. هدف من از آوردن نقلقول از لنین و همچنین نمونه کودتای رضاخان و اصلاحاتاریزی عمدتاً در رابطه با این سؤال "س: آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت میتوانید بدهید؟ ج: ... چون بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه میکند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبخود دولت نیز ایزاری در دست بورژوازی وابسته است" بود. من در این

نمونه (نقلقول از لنین) میخوام نشان دهم که شرایط اقتصادی روسیه بعد از انتقال قدرت از فئودالیسم به بورژوازی بهکلی تغییر نکرده و دولت بعد از فوریه تقریباً همچنان عملکردهای گذشته خود را حفظ کرده است، اما لنین معتقد است که انتقال قدرت صورت گرفته است. اما چرا؟ خود رفیق منقد به درستی در این جمله کنه مسئله را میگوید: "پس در روسیه سیستم تولیدی بورژوازی آنچنان قدرتی داشت که فقط کافی بود دولت را بورژواها تشکیل دهند..." در اینجا رفیق به دو مسئله اشاره دارد. برای اینکه طبقهای بتواند دولت خاص خود را تشکیل دهد و آنرا در جهت پیشبرد منافع خود بهکار گیرد: ۱ - باید تمامی شرایط اقتصادی لازم (که ناگزیر رشد طبقه به آن وابسته است) را دارا باشد (در مورد بورژوازی) و یا به وجود آورد (در مورد پرولتاریا). ۲ - دولت را نمایندگان سیاسی او تشکیل دهند.

اما رفیق اشرف تنها یک وجه قضیه را مورد بررسی قرار داده، یعنی اینکه رفیق برای تعیین ماهیت طبقاتی دولت تنها به این امر اکتفا نموده که چون بورژوازی وابسته در اقتصاد مسلط است، پس دولت نماینده اوست. هر چند در پایینتر توضیح میدهد که من بهجایش بحث میکنم، اما ظاهراً از نوشته من این تعبیر حاصل شده که گویا من چنین اعتقادی ندارم. البته، احتمالاً میتواند یک چنین تعبیری را بدهد، اما بگذارید توضیح دهم: جامعه ما همانطوریکه میدانیم یک جامعه زیرسلطه امپریالیسم است. البته در عالیتترین شکل آن، یعنی نومستعمره. در یک چنین سیستمی همانطوریکه

رفیق منقد به روشنی بیان داشت، کل سیستم اقتصادی زیر سلطه انحصارات امپریالیستی و دارودسته وابسته به آنها یعنی بورژوازی کمپرادور قرار دارد و اساساً اقتصاد ملی یا به طور کلی نابود شده و یا اگر بقایای آن نیز وجود داشته باشد، تازه آنهم زیر چنگال این انحصارات میباشد. دولت موجود (دولت شاه) در واقع توسط نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور (همه یا بخشی) تشکیل میشد. یعنی کسانی که عمال مزدور امپریالیسم بوده و ماشین دولتی را جهت پیشبرد منافع امپریالیستی به کار میگرفتند. در یک چنین سیستم اقتصادی-اجتماعی دولت یک سری شبکه‌های وسیع با سرمایه مالی دارد (روابط یا قرار دادهایی با انحصارات امپریالیستی، خرید سهام شرکت‌های ورشکسته خود کشور‌های امپریالیستی از بودجه مملکتی، تهیه وام و یک مجموعه رابطه با بانک‌ها، بورس و کارخانجات داخلی وابسته و) این سیستم طوری سازمان یافته که هر گاه نیروهای ملی غیرپرولتری در راس این دولت قرار گیرند، بهیچوجه نمیتوانند حتی برای لحظهای این دولت را در جهت پیشبرد منافع طبقاتی خود به کار گیرند (به واسطه فقدان یک اقتصاد ملی و وابستگی دولت به اقتصاد سرمایه‌داری کمپرادور بوروکراتیک) و از آنجائیکه هر گونه استقلال سیاسی باید با استقلال اقتصادی همراه باشد و تغییر در شیوه تولیدی ممکن میگردد که این در واقع (همانطوریکه رفیق گفته) جز توسط پرولتاریا، توسط هیچ نیروی سیاسی ملی دیگری ناممکن است. بنابراین، اگر این نیروهای سیاسی ملی و غیرپرولتری بخواهد به این عمل دست بزند (که در واقع هم نمیتواند) یا باید خود را نفی کرده و رهبری را به پرولتاریا بسپارد و یا اینکه روابطش با خلق را قطع نموده و بر روی بورژوازی کمپرادور و اقتصاد وابسته تکیه زند، یعنی دولت را به صورت ابزار سرکوب سرمایه مالی بدل سازد.

در اینمورد که تکیه گاه طبقاتی دولت کنونی بورژوازی کمپرادور است و اینکه دولت کنونی روی اقتصاد سرمایه‌داری کمپرادوری تکیه زده است و یا اینکه بورژوازی کمپرادور در اقتصاد مسلط است، من بحثی ندارم. و بنابراین مشخص کردن آن تنها یک وجه قضیه است و همانطوریکه گفتم وجه دیگر مسئله در تعیین ماهیت طبقاتی دولت این است که دولت را چه

کسانی تشکیل می‌دهند. در مصاحبه رفیق اشرف مشخصاً به این مسئله نمیردازد و بلکه در پاسخ به این سؤال "س: یعنی شما معتقدید پایگاه طبقاتی دولت ... " که میتواند فهمید که رفیق معتقد است در دولت کنونی اینک "تقریباً" تمام طبقه و بخشی از خردهبورژوازی وابسته به آن در قدرت سهم شدند. اگر منظور رفیق این است که دولت را اینک این نیروها تشکیل می‌دهند، بنابراین بررسی نیروهای گرداننده این قدرت دولتی به‌نظر من عکس آنرا ثابت میکند. و درست همین مسئله است که بسیاری از نیروها را واداشته که تصور کنند که دولت نماینده خرده بورژوازی و یا بورژوازی ملی و یا به‌زعم آنها بورژوازی لیبرال است. درحالی‌که من فکر میکنم بخش زیادی از نیروهای گرداننده دولت کنونی را نیروهای سیاسی ملی و ضد امپریالیست همراه با نمایندگان امپریالیسم، چه شناخته و چه ناشناخته تشکیل می‌دهند. اما با وجود این ترکیب نیروها، همان‌طوریکه گفتیم دولت کنونی در تحلیل نهایی چیزی نیست جز ابزار سرکوب سرمایه وابسته. زیرا اگر بخواهد فونکسیون خود را از دست بدهد، باید تکیه‌گاه اقتصادی آن درهم‌ریخته شود و از آنجائیکه تنها پرولتاریا قادر به اینکار است، پس ناگزیر همچنان فونکسیون خود را حفظ میکند.

بنابراین به نظر من، کنترل مستقیم و بلامنازع مزدوران امپریالیسم بر ماشین دولتی تا اندازه ای سست شده و امپریالیسم در واقع آن کنترلی را که در گذشته بر این ماشین دولتی داشت امروز ندارد. اما با توجه به شرایطی که دولت کنونی در آن قرار دارد و با توجه به سازشی که بین نیروها با امپریالیسم صورت گرفته، سرمایه مالی البته نه به شکل کاملاً مستقیم حاکمیت میکند، با این وجود این شکل اعمال حاکمیت برای سرمایه وابسته دلخواه نبوده، زیرا همیشه امکان تهاجم از جانب خلق بر علیه سلطه انحصارات امپریالیستی وجود دارد. امپریالیسم خواهان یک قدرت مرکزی متمرکز که کاملاً در اختیار عوامل مزدور او باشد و با تکیه به اعمال دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز میتواند مواضع اقتصادی خود را حفظ نموده و به غارت و استثمار خلق بپردازد و ...

در اینجا نکته ای را متذکر شوم. من بههیچوجه معتقد نبودم و نیستم که در جامعه ما میتوان از یک انقلاب سیاسی صحبت کرد زیرا شرایط تاریخی جامعه ما و بهطور کلی هر جامعه زیر سلطه امپریالیسم، اساس انقلاب آن یک انقلاب اجتماعی تحت رهبری پرولتاریا است. و این یکی از مهمترین تفاوت بین یک انقلاب بورژوائی کلاسیک با انقلابات بورژوا-دمکراتیک طراز نوین میباشد.

۲ - در مورد دولت قوام: منظور من از نمونه دولت قوام باز در رابطه با این جمله رفیق اشرف که معتقد است فراکسیونی از بورژوازی وابسته که باند شاه آنها را رهبری میکرد و اهرمهای قدرت را در دست داشت با فراکسیونهای دیگر بورژوازی کمپرادور در تضاد قرار گرفت، میباشد. من در این مثال میخواسم بگویم که این فراکسیونهای مختلف بورژوازی وابسته نیستند که باهم درحال مبارزه اند بلکه جریانهای امپریالیستی و گروههای مالی هستند که باهم برسر غارت بیشتر خلق در ستیز میافتند. بهنظر من این یک قانون عام میباشد، و در یک جامعه زیر سلطه در هر مرحله ای از سلطه امپریالیسم وجود دارد. اینکه رفیق منقد معتقد است که در شرایط کنونی به واسطه در هم فرو رفتگی سرمایه های امپریالیستی و گروه های مالی عملاً تفکیک آنها تقریباً غیرممکن است، نمیتواند بمعنی این باشد که این تضادها عمل نمیکند. حتی با پیدایش شرکتهای چند ملیتی، نه تنها تضادهای امپریالیستها و گروههای مالی را تخفیف نداده و از بین نبرده بلکه تضاد آنها را در یک مقیاس وسیعی شدت و حدت بیشتری بخشیده است. مثلاً امروز امپریالیسم آمریکا برای احیای اقتصاد متزلزل خود و جلوگیری از سقوط دلار قیمت نفت را بالا می برد تا بتواند ذخائر دلارهای بانکهای ژاپنی و اروپائی را به آمریکا برگشت دهد تا بدینوسیله مانع سقوط دلار گردد. اما اینکه "گاه منافع یک سرمایه دار آمریکائی با سرمایه دار وابسته به آمریکا در بخش خصوصی با سرمایه آمریکادار نی یا سرمایه وابسته به آمریکائی دیگر در بخش بوروکرات تضاد پیدا میکند. درحالیکه همان سرمایه دار با فلان سرمایه دار فرانسوی در بخش خصوصی به دلیل موقعیت اقتصادی واحد منافع مشترک پیدا میکنند"

هیچ تضادی با حرف من ندارد. آنچه که من می‌خواهم بگویم دقیقاً همین صف بندی‌هاست که توسط جریانهای کمپرادوری صورت می‌گیرد. اینکه مثلاً دارودسته شاه وابسته به کدامیک از این دستجات میباشد، من فکر میکنم بهیچوجه یک درخواست نابجایی نباشد. شاید بتوان گفت که مشخص کردن آن بهواسطه فقدان منابع و محدودیتهائی مشکل است اما نمیتوان آنرا انکار کرد.

در اینمورد که "ولی اینکه ما تضادهای بین قشرهای مختلف بورژوازی وابسته را در داخل عیناً انعکاس تضاد قدرتهای امپریالیستی در خارج بدانیم بهیچوجه درست نیست و دلیل عینی ندارد"، در اینجا منظور من صرفاً اختلاف منافع بین قدرتهای امپریالیستی نبوده (در مورد قوام، آن تنها یک مثال بود)، بلکه گروههای مالی را نیز اضافه کردم. و گفتیم این انحصارات مالی و قدرتهای امپریالیستی در داخل ایران دارای منافع هستند و هر یک توسط جریانهای از بورژوازی کمپرادور و بوروکرات رهبری میشوند. اینکه این صف بندیها چگونه تغییر و تحول میکند، دقیقاً به آرایش این سرمایه های وابسته بستگی دارد. حال فرض کنیم آنچه که شما میگوئید صحیح باشد. بنابراین این تضاد (یعنی بخش بوروکراتیک با کمپرادور) را توضیح دهید و نشان دهید که چرا بخشی از بورژوازی وابسته با بخش دیگر آن بر سر مسئله شکل دولت با هم اختلاف داشتند. زیرا رفیق اشرف در بررسی این مسئله که چه نیروهائی در حال حاضر در قدرت سهم هستند و رفیق معتقد است که اکنون کل طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته میباشد و برای اثبات آن معتقد است که خلق ما در جریان مبارزه ضد امپریالیستی خود در اینمورد من فکر نمیکنم دیگر یک درخواست نابجایی کرده باشم. اما در مورد بورژوازی بوروکرات که رفیق معتقد است در دهه ۲۰ وجود نداشته فکر میکنم اشتباه میکند.

۳ - درمورد اعدامها: در اینجا باجملهای برخورد میکنم که دقیقاً نفهمیدم: "... امپریالیسم و بورژوازی وابسته دست به یک سازش حساب شدهای زدهاند." آیا منظور رفیق در اینجا بین بورژوازی وابسته و امپریالیسم سازشی صورت گرفته است؟ اگر این است، فکر میکنم درست نباشد. و

این از همان دیدی برمیخیزد که بورژوازی کمپرادور را از امپریالیسم جدا میکند و به آن یک استقلالی میدهد.

توضیح مسئله اعدام بنظر من کافی نیست. زیرا اگر بپذیریم اکنون همه طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته در قدرت سهیماند، آنوقت فشار تودهها و اینکه خشم تودهها را فرو نشانند دلیلی بر این اقدامات نخواهد شد. زیرا طبقه حاکمه برای تصفیه خودش معیارهایی دارد. این درست است که این مهرها هر کدام یک ناپلئون نبودند، این درست است که این بهاصطلاح ژنرالهای رنگارنگ یک مشت بیسروپا بودند، اما با اینحال اعدام این نیروها میتواند بیاعتمادی همین بیسر وپاها را نسبت به اربابانشان برانگیزد، چه دیدیم که چگونه بسیاری از عوامل ارتشی و بوروکراتهای بزرگ و حتی بخشهای وسیعی از بورژوازی کمپرادور دچار وحشت شده و متزلزل گردیدند. بهنظر من علت این اعدامها را باید به واسطه دو جریان ملی و ضد امپریالیستی و امپریالیستی در دولت جستجو کرد. و دقیقاً فشار تودهها به واسطه وجود همین نیروهای ضد امپریالیست است که موثر واقع میشود. اینکه این جریان چرا در این امر پیگیری ندارد، آن نیز همانطوریکه در تحلیل ماهیت طبقاتی دولت گفتم و همچنین بهواسطه ماهیت طبقاتی و سازشکاری از یک طرف و ترس از خدشدار کردن سازش با امپریالیسم از طرف دیگر و همچنین وحشت از رادیکالیزه شدن مبارزه و از دست دادن حاکمیت آنها میباشد. به نظر من در بینش شما یک اشکال اساسی وجود دارد. شما تصور میکنید که اگر دولت را پرولتاریا تشکیل ندهد و همراه با آن یک دگرگونی اساسی در شیوه تولید صورت نگیرد، هر نیرویی که در این دولت شرکت کند و حتی آنرا تشکیل دهد، نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور میباشد.

درحالیکه این مسئله برای شما کاملاً روشن است که مبارزه ما یک مبارزه اساساً ضد امپریالیستی و ملی است و اینکه پرولتاریا تنها نیروئی نیست که در این انقلاب شرکت میکند. صرفنظر از پرولتاریا و پیشاهنگانش، سایر نیروهای خلق به نحوی دارای نمایندگان سیاسی هستند که این نمایندگان سیاسی دارای گرایش مختلف طبقاتی میباشد. حال در تحت شرایطی چنانچه این نیروهای غیرپرولتاری و در عین حال ملی در دولت

شرکت نموده، حتی دولت را تشکیل دهند و یا بهعبارتی سهم بیشتری را در قدرت داشته باشند، ولی به واسطه شرایط کنونی جامعه ما، آنها نتوانند حتی لحظهای این قدرت را در جهت منافع خلق به کار گیرند (در اینمورد من نظرم را در قسمتهای بالا گفتم) دال بر این نیست که آنها نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور بوده و یا اساساً وجود آنها را در قدرت دولتی و نقش آنها را در تصمیم گیری نادیده گرفت. و همچنین تصور کنیم که دولت، یک دولت خرده بورژوازی است.

بنابراین به محض اینکه آنها وارد این نظام دولتی شدند یا باید تابع این نظام سیاسی بوده و شرایط را برای غارت و استثمار امپریالیستی فراهم کنند و بنابراین رابطه خود را به ناچار با طبقات خلق قطع نمایند و اگر میخواهند بر علیه انحصارات امپریالیستی به مبارزاتشان ادامه دهند باید همانطوریکه گفتید، شیوه تولید را ماهیثاً دگرگون ساخته و یک پایه اقتصادی برای دوام حاکمیت سیاسی خود برقرار سازند و این امر تنها از عهده پرولتاریا و پیشاهنگان پرولتری ساخته است.

۴ - در مورد خرده بورژوازی وابسته: اگر منظور شما این است، آن یک بحث دیگری است.

۵ - در مورد حائل شدن: در اینجا من به هیچوجه قصد ندارم که رفیق اشرف را متهم کنم که اینگونه فکر میکند، بلکه منظور من این بود که کلماتی را که رفیق در مصاحبه بهکار میگیرد، میتواند این توهمات را ایجاد کند. اینکه سازشکاران توانستند مبارزه ضد شاه را به یک مرحله جداگانه تبدیل کنند، هیچ ارتباطی ندارد که ما کلمات صحیح بهکار نگیریم و یا در توضیح آن سهلانگاری کنیم. به جملات رفیق توجه کنید: "... خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد" (انگار تاکنون انجام نمیداده) و یا "امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است..." (مثل اینکه قبلاً دقیقاً قرار نداشته).

۶ - در مورد خرده بورژوازی: نقلقول مارکس در رابطه با این جمله "... چگونه دولت خرده بورژوازی است که قاعدتاً باید حامیان قطعات کوچک زمین باشد" بود و میخواستیم بگوییم که اگر نمایندگان سیاسی خرده

بورژوازی بهفرض بتوانند دولت را تشکیل دهند این دلیل برآن نیست که آنها مدافع قطعات کوچک زمین باشند. زیرا در یک جامعه سرمایه‌داری (البته در مورد جامعه ما علیرغم اینکه اساساً با اشکال کلاسیکی سرمایه‌داری ماهیتاً متفاوت است) از آنجائیکه این دولت ناگزیر است بر روی اقتصاد سرمایه‌داری قرار گرفته و تکیه خود را بر روی بورژوازی قرار دهد و بنابراین به ناچار مدافع نظم بورژوازی خواهد بود، بنابراین حداکثر کوشش او برای رهائی خودش در این است که تضاد پرولتاریا و بورژوازی را تخفیف دهد، ولی از آنجائیکه شیوه توزیع ثروت مادی تابع شیوه تولید همان جامعه است. بنابراین این خواسته خرده بورژوازی توهمی بیش نیست. در اینمورد من فکر نمیکنم که مارکس خیالات خرده بورژوازی را مطرح میکند بلکه قابلیت و توانائی این نیروی اجتماعی را در یک جامعه سرمایه داری بررسی میکند.

و بدینترتیب در مورد جامعه ایران من گفتم این نیروهائیکه دولت را تشکیل میدهند (که البته همه آنها عناصر ملی نیستند، بلکه بخشی از آنها عوامل مزدور امپریالیسم و بخشی مشخصاً با امپریالیسم همکاری میکنند) آیا سعی نمیکند دست به اینکار بزنند، ولی این حرف من بهیچوجه بدین معنی نیست که من معتقد باشم دولت نماینده خرده بورژوازی است. من گفتم: "آنچه که این رهبری دست اندرکار آن است، احیای اقتصاد سرمایه‌داری وابسته و تجدید بنای سیاسی و فرهنگی جامعه، البته به سبک خودش، آمیزهای از شکلهای مذهبی و خرده بورژوائی" که در واقع همانطوریکه واقعیت به ما نشان میدهد، این نیز پنداری بیش نیست.

۷ - در مورد مبارزه سیاسی - نظامی: در مورد وظایف کنونی ما و شکلی که باید سازمان مبارز داشته باشد و برداشتم از نیروهای موجود را من در "طرح کلی جهتگیری فعالیت ما و اشکال سازمانی و مبارزاتی" نوشتم و در آنجا میتوانید برخورد کنید. اما در مورد انتقاد شما فعلاً وارد بحث نمیشوم. اما فکر میکنم که برای روشن کردن نظرگاه خودم در مورد مبارزه مسلحانه توضیحی دهم.

وقتی من از مبارزه مسلحانه صحبت میکنم، در اینجا تنها به شکل مبارزه توجه دارم و نه به محتوای آن، زیرا محتوای هر شکل مبارزه آگاهانه و انقلابی پرولتری سیاسی بوده و دقیقاً هدفهای سیاسی را تعقیب میکند. بنابراین وقتی صحبت از مبارزه مسلحانه یا مبارزه سیاسی که بهتر است بگوئیم صرفاً سیاسی و همچنین مبارزه صرفاً نظامی، و همه اینها اشکالی از مبارزه طبقاتیاند که هدفهای سیاسی را تعقیب میکنند. بنابراین این اشکال (سیاسی، نظامی، سیاسی-نظامی) هر یک تعیینات خاص خود را دارد. بدینترتیب مبارزه سیاسی نظامی با مبارزه صرفاً نظامی متفاوت است. به نظر من مبارزه مسلحانه (سیاسی نظامی) یک ترکیب مکانیکی از دو شکل مبارزه که در کنار هم قرار گرفته و یکی مثلاً در مقطعی اهمیت پیدا میکند و دیگری در زمانی دیگر و یا اینکه منظور از مبارزه سیاسی - نظامی بدین معنی باشد که محتوای آن سیاسی و شکل آن صرفاً نظامی نخواهد بود، بلکه یک شیوه عمل و سازمان است که خصوصیات خاص خود را دارد که آنرا از اشکال مبارزاتی و سازمانی، مثل نظامی یا سیاسی تفکیک میکند.

۱۸/۴/۵۸ د) نویسنده این مقاله از (آرخا)

نامه رفیق "چ" درباره "جبهه شمال"

رفقا!

چون مسئلهایکه مطرح میشود، فقط یک مسئله نظری نیست و پیشنهاد بلافاصله عملی را مطرح میکند همچنانکه در دو ماه پیش راجع به مسئله سازماندهی نیروهایمان و دستهای مسلح پیشنهاداتی مطرح شد و از طرف رفقا برخوردی جدی به آن نشده است، امید است رفقا فقط در زمینه نظری به این نوشته پاسخ نگویند، بلکه پیشنهاد عملی خود را نیز مطرح کنند تا نظرات ما در حد موضعگیری صرف نماند. در این نوشته پیش از اینکه یک مسئله نظری مطرح باشد (که باید در جای خود مفصلاً توضیح و باز شود تا دیدگاه های ما نسبت به مبارزه مسلحانه مشخص شود) یک پیشنهاد تاکتیکی مطرح میشود و آنهم تقویت شمال و سازماندهی سیاسی- نظامی بهدلیل داشتن حمایت تودهای در آنجا و رفقا باید آنرا بهعنوان یک تاکتیک در نظر بگیرند. در ضمن خارج از این نوشته و طبق پیشنهاد قبلی ام، رفقا تک تک یا جمعی موضعشان را راجع به شعار مستقیم و صریح "سرنگونی" در زیر اعلامیهها معین نمایند.

رفقا!

اکنون ما در دورانی طوفانی و انقلابی زندگی میکنیم، در اینجا همه متفوقالقول ایم که جامعه در حال انفجار است و این انفجار، نه در آیندهای دور، بلکه هر آن در انتظارش هستیم، بهوقوع خواهد پیوست و نمودهای پراکنده را همه روز، میبینیم. ما تشکیلاتی هستیم با تواناییهای مشخص و معلوم که میدانیم در وضعیت انفجاری، آن کارآنی را نخواهیم داشت که نقش موثری در کل جامعه ایفا کنیم و انرژی تودها را در یک سازمان انقلابی سازماندهی کنیم. اگر در کل جامعه نمیتوانیم این نقش را داشته باشیم آیا باید ناامید شد، یا اینکه عدمتوانی در کل جامعه اینرا میرساند که در یک منطقه کوچک هم نباید به این امر، یعنی سازماندهی مسلح

توده‌ها، مبادرت کرد؟ و اگر در این حد کارایی داشته باشیم. آیا نباید تمام توانمان را در این زمینه به کار اندازیم؟

به نظرم جواب مثبت است و برخورد انقلابی می‌طلبد در حد توانمان در این راه کوشش نمائیم. ما تنها نیروئی که داریم و تا اندازه‌ای در مسائل امور جنگ آشنائی دارد، رفقای کردستان میباشند که میتوانند نیروهای ما را از نظر نظامی سازماندهی کنند. اگر قبول داریم که وضعیت یک سازمان در یک اوضاع بحرانی و انقلابی، چنانچه بتواند در آن لحظات آمادگی قبلی را تدارک ببیند و ارزیابی درستی از نیروهای خود داشته و برنامه‌ریزی نماید و قادر شود، هر چند محدود و کوچک، توده‌ها را سازماندهی مسلح کند، دستخوش تغییرات وسیعی گردیده و کیفیتی نوین به دست خواهد آورد.

اگر قبول داریم در شرایطی که توده‌ها وسیعاً به میدان مبارزه گسیل میشوند، تنها یک نیروی مسلح میتواند انرژی توده‌ها را کانالیزه کرده و در مقابل یورش سرکوبگر رژیم، ادامه مبارزه را تضمین کند و توده‌ها را در یک سازمان سیاسی- نظامی سازماندهی نماید و به سوی کسب قدرت سیاسی پیش برد. اگر آنرا قبول داریم، در ایجاد یک نیروی مسلح که دارای آنچنان کیفیتی باشد که بتواند نقش موثر خود را در یک منطقه کوچک ایفا کند باید بکوشیم.

حال که اعتقاد داریم اوضاع جامعه ما سریعاً به سوی انفجار پیش میرود و توده‌ها در آن هنگام خواهان مسلح شدن و احتیاج مبرم به سازمانی دارند که آنان را سازماندهی کرده و رهنمودهای لازم را بدهد. بنابراین ما باید هماکنون وضعیت خود را سروسامان دهیم و دارای آنچنان کیفیتی باشیم که شایسته تاثیرگذاری باشد. اگر واقعاً گامهای عملی برداریم و درست ارزیابی نکنیم با همه اعتقاد و صداقتمان، کاری را از پیش نخواهیم برد. این به طور کلی. ولی به طور خاص اکنون در شمال دارای روابط توده‌های هستیم و علاوه بر حمایت معنوی تا اندازه‌ای از حمایت مادی نیز برخورداریم.

توده‌ها ما را می‌شناسند و تا اندازه‌ای به ما اعتماد دارند. بنابراین در بین نیروهای سیاسی در شمال این شانس برای ما هست که در وضعیت انفجاری، توده‌ها از ما انتظار داشته و به سوی ما روی آورند. بنابراین آنچه که برای ما حیاتی است این است که خود را برای چنین حوادثی که پیشینی آن بسیار محتمل و واقعی است، آماده کنیم تا بتوانیم در آن لحظات نقش خود را برای توده‌ها ایفا کنیم، وگرنه اگر چنین نکنیم، نه فقط توده‌ها دیگر به ما اعتماد نخواهند کرد، بلکه فضائی را باز گذاشته ایم که رژیم با تمام توان خود توده‌ها را سرکوب کند و مبارزانشان را در ابعاد وسیعتری به خون کشاند و بسیاری مسائل دیگر، این آمادگی غیر از پیشینی این حوادث و مقابله با آن، آنچه که مهم است حرکت استراتژیکی این حرکت و آمادگی آن است که در پروسه‌های نطفه‌های ارتش خلق را در دل خود می‌پروراند. خود انفجار توده‌ها در وضعیت حرکت استراتژیک ما کیفیت جدیدی می‌آفرینند، چرا که روی آوردن توده‌ها در وضعیت انفجاری مناطق حرکت ما را مشخص کرده و توانائی ما را به سرعت برای شروع در مناطق دیگر بالا میبرد. رفقای ما بارها راجع به شمال و حمایت توده‌ها صحبت کرده‌اند. نیروهای بالقوه در شمال زیاد داریم، ولی از نیروی بالفعل آنچنان خبری نیست، نیروی بالفعل ما در کوران کار و حرکت به وجود خواهد آمد، چرا که زمینه این امر در نیروهای بالقوه نهفته است.

ما در آن شرایطی که وضعیت تشکیلاتی ما و اوضاع جامعه می‌طلبد به کردستان آمده‌ایم. چرا اینکار را کردیم؟ به‌خاطر آنکه مبارزه مسلحانه عملاً در کردستان در دستور روز بود و توده‌ها خود اقدام به آن کردند و اگر شمال هم مانند کردستان بود در اینجا چکار می‌کردیم؟ اگر همین نیرو و همان تشکیلات را داشتیم، طبیعی بود که ما بین کردستان و شمال، شمال را انتخاب می‌کردیم، چرا که از پشتوانه توده‌های برخوردار بودیم. و شق دیگرش این است که اگر نیرو به اندازه کافی داشتیم قسمتی را به کردستان اختصاص می‌دادیم و قسمت دیگر را در شمال برای تدارک و حرکت سازمان سیاسی- نظامی باقی می‌گذاشتیم که در روزهای مشخصی شروع به عمل نماید و یا اینکه برای وضعیتی که شمال مانند کردستان شد، اقدام به رودروئی با دشمن نمائیم. بنابراین ما ناچاراً فقط کردستان

را انتخاب کردیم که وضعیت نیروهای ما از یک طرف و وضعیت کردستان به طور مشخص این راه را برای ما باقی گذاشت، و انتخاب ما هم کاملاً در آن زمان صحیح بود.

یکسال از حرکت ما در کردستان میگذرد ما واقعاً از هیچ شروع کردیم با سه نفر و امروز دارای امکانات و موقعیتی شده‌ایم و بنابراین از این نظر دلگرمکننده، ولی امروزه وضعیت جامعه آنچنان شده است که به وجود آمدن کردستانهای دیگر در جامعه ما بسیار محتمل است. اگر اینرا اعتقاد داشته باشیم که وضعیت انفجاری جامعه کردستانهای دیگری را به وجود می‌آورد. باید تشکیلات ما دوباره اوضاع را تحلیل کند و نیروهای خود را بسنجد و مناطق مختلف و رابطه ما با توده‌ها را در نظر گیرد و آنوقت راجع به تقسیم نیروها تصمیم بگیرد.

خوب، ما می‌گوئیم که اوضاع انفجاری است و شمال نیز منفجر خواهد شد و با توجه به وضعیت ما در شمال و حمایت توده‌های، باید هر چه سریعتر اقدام به تقویت شمال کرد و سازماندهی سیاسی - نظامی آنرا به سرعت سرسامان داد. در این امر یا اینکه نیروهای اضافه و آماده و کارآمد در قسمت نظامی داریم که مسئله‌ای نیست و اقدام خواهیم کرد، یا اینکه از بین نیروهای موجود در جستجوی رفقای خواهیم بود که این قابلیت را داشته که سریعاً این نقیصه شمال را برطرف کنند. و در تشکیلات ما رفقای کردستان با ترکیب مشخص این قابلیت را دارند که سریعاً با توجه به اوضاع انفجاری تا اندازه‌ای این نقیصه را برطرف کنند، اختلاف از این قسمت شروع میشود: چیزی که من مطرح میکنم این است که اگر این اعتقاد را داشته باشیم، وضعیت انفجاری حتماً به وجود می‌آید و کردستان دیگر واقعیت پیدا خواهد کرد. بنابراین ما باید راجع به جنگ و راجع به سازماندهی توده‌ها، با توجه به وضع تشکیلات خودمان اینطور فکر کنیم که در کجا رابطه با توده‌ها قویتر است و کجا از امکانات پشتجبه‌های برخورداریم، کجا سریعتر تماس با توده برقرار خواهیم کرد و کجا سریعتر کیفیت نوینی به دست خواهیم آورد و سریعتر تشکیلات در ابعاد توده‌های مطرح میشود؟ اگر اختلاف فاز کردستان با دیگر نقاط ایران بگوئیم به طور مثال ششماه باشد که دیگر نقاط و به طور مشخص شمال

همچون کردستان منفجر خواهد شد، بنابراین، اینمدت در کیفیت که تشکیلات ما به دست خواهد آورد، ضربه مهمی از نظر سیاسی برای ما به وجود نخواهد آورد اگر ما تشکیلات کردستان را ضعیف کنیم. این ضعیفی بخاطر کیفیتی بس بالا خواهد بود که در ششماه بعد در جای دیگر کسب خواهیم کرد.

بنابراین، این نوع محاسبات همیشه و همواره در یک تشکیلات باید وجود داشته باشد. ما ممکن است از یک منطقه عقبنشینی کنیم بهخاطر اینکه منطقه دیگری را با کیفیت بالاتر به دست آوریم. (منظور از منطقه برای من رابطه وسیعتری و با کیفیت بالاتری با تودهها قرار گرفتن است) در اینجا دیگر نباید تعصب منطقهای داشته باشیم که چون از قبل در منطقه کردستان بودیم، باید همچنان باشیم، این امکان از آنظر مهم است که ما بتوانیم سریعتر بهخاطر مبارزه حادی که در آن جاری است با توده ها تماس برقرار کنیم و آنها را مسلح کنیم.

مسئلاً جواب داده خواهد شد، حال که مبارزه حاد در آنجا وجود دارد، چرا همچنان آنجا کارمان را ادامه ندهیم. مسئلهای که مطرح میشود این است که وضعیت آنجا طوری است که در حال حاضر کومله و دمکرات تمام نقاط را قبضه کردهاند و ما هم نه از امکانات پشت جبهه برخورداریم و نه امکانات نظامی داریم و نه بومی هستیم که بشود سریع از ناتوانیهای دمکرات و کومله استفاده کرده و نیروهای آنها را سریع جلب کنیم. اینکه در تحلیل نهایی بودن ما در آنجا با توجه به اینکه میدانیم کومله و دمکرات قادر به نگهداری تودهها نیستند، به نفع ما تمام خواهد شد حرفی نیست. مسئله این است که اگر ما در لحظه با توجه به نیروهایمان دو امکان مطلوب داشته باشیم، باید کدام امکان مطلوب را مورد توجه قرار داد؟ آیا شمال مانند کردستان در لحظه مطلوب است؟ بهنظرم اگر اعتقاد داشته باشیم شمال نیز در چند مدت دیگر بهطور حتم مانند کردستان خواهد شد، آری هر دو به یک اندازه امکان مطلوب است، علاوه بر اینکه ما در شمال از حمایت تودههای برخورداریم. مضافاً بر اینکه موانعی همچون کومله و دمکرات نداریم. بنابراین برخورد به این نوع مسائل را باید اینگونه دید که چگونه میشود و در کجا میشود با تودهها سریعتر ارتباط

برقرار کرد و از حمایت مادی و معنویشان برخوردار شد و کیفیت بالایی کسب کرد. جهتگیری باید اینگونه باشد، نه اینکه اگر از منطقه کردستان بیرون بیائیم، آنجا را منحل میکنیم یا اینکه ضربه سیاسی میخوریم، آری ممکن است این حرکت در خودش انحلال کردستان را داشته باشد و یا این امکان را در خود دارد که منحل نشود و رفقای باقیمانده بتوانند با توجه به وضع انفجاری کل جامعه راهشان را ادامه دهند. باید دید کجا به صرفه کل تشکیلات و جنبش در مجموع میباشد، اگر شمال کردستان دیگری شود و در آن پیشاهنگ مسلحی باشد، آنوقت جنبش ایران توان بیشتری خواهد داشت.

اما از نظر اینکه ضربه سیاسی خواهیم خورد، اول اینکه من طرح کردم این جابهجایی در یک پروسه انجام گیرد. ابتدا دو رفیق بیایند و سپس به ترتیب رفقای دیگری که احتیاج است وارد شمال شوند و این جابهجایی آنچنان انجام گیرد که وجود ما تا مادامی که وضعیت انفجاری شکل نگرفت، در آنجا محسوس باشد گر چه ضعیف میشود، ولی دارای حرکت خواهد بود. و تازه ما این ضربه سیاسی را میپذیریم، چرا که آنرا در جای دیگر با کیفیت بالاتری، با به دست آوردن ارزشمندی بالاتر سیاسی جبران خواهیم کرد. چون قبلاً از زاویه دیگری مطلب را شروع کردم، دیدم اگر بخواهم ادامه دهم فرصت نخواهم داشت، بنابراین آن مطلب را پاره کردم و امروز سریعاً این مطالب را با عجله نوشتم، در تنظیم جملات و انشای آن نارسائی وجود دارد و از این نظر عذر میخواهم. این بود خلاصه نظرم در مورد شمال.

با ایمان به پیروزی راهمان

۲/۷/۵۹ (چ)

نویسنده مقاله از "آرخا"

نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

" از خرد است که کلان برمیخیزد" - لنین

رفقا! باید نسبت به مسائل ایدئولوژیک و سیاسی حساسیت فوقالعاده نشان دهیم. چریکهای فدائی خلق همواره به مبارزه ایدئولوژیک اهمیت داده و عمق وحدت آنها از همین امر برمیخاست. و بهنظر من یکی از دلایل این امر است که چرا برخی از بازماندگانشان توانستند در موضع چریکهای فدائی خلق باقی بمانند. متأسفانه رفقای ما کمکم این خصیصه خوب را از دست میدهند. بهر حال در آنچه که مورد سهلانگاری رفقا قرار گرفت، نویسنده این سطور هم سهم است. از نظر من این گناهی نابخشودنی است، و تصور میکنم آنچه که از لنین آورده شده، توجه به مسائل اساسی را به صورت غولآسا جلوه میدهد.

دو نکته را باید تذکر دهم، در این نوشته دو مسئله دیگر که از نظر من تا حدی جای بحث جداگانه و مفصلتری را دارد، اشاره نشد: یکی معیار تعیین ماهیت دولت است که اگر چه به توافق رسیدیم، ولی بهتر است با ریزهکاری بیشتری مورد بحث قرار گیرد و دیگری درباره شعار مستقل طبقه کارگر که امیدوارم بحث در این مورد نیز هر چه زودتر آغاز گردد. در ضمن برخی از جزئیات، به خصوص از برخی فرمولبندیها که میتواند مورد جروببحث باشد، چشمپوشی بهعمل آید. "اصل این است که درباره مسائل ایدئولوژیک باید سختگیر بود" (درسهایی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چین)

اساسیترین اشکال "مصاحبه"، خط سیاسی ایدئولوژیک- سیاسی آن است. به نظر من روح پیژن جزنی در این مصاحبه زنده میشود، ولی باز هم تحت نام مسعود. گوئی این تکرار دوباره کاری است که بیژن آغاز کرده بود. و بیشک برای چریکهای فدائی خلق ایران که برای چندین سال انرژی خود را صرف مبارزه با آن ایدههای انحرافی در درون مبارزه

مسلحانه نمودند، این امر تاسف بار است و باعث تضعیف سنگرهای ایدئولوژیک آنها میگردد. اما ابتدا اجازه بدهید به بررسی اصلی ترین خطوط بپردازیم:

۱ - "تبیین مصاحبه" از ضرورت مبارزه مسلحانه، یک تبیین نادرست است. به این سؤال و جواب دقت کنید:

"س- ببخشید، ممکن است پیش از ادامه خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت میشود تشریح کنید.

ج- با کمال میل، و اساساً اینرا برای ادامه صحبت لازم میدانم. تئوری مبارزه مسلحانه بر اساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از "انقلاب سفید" بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده، قرار دارد و توضیح میدهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی صرفاً سیاه ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه تر از فاشیسم میباشد که چنان وضع را بر تودهها تنگ میکند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمیتواند بسط یافته، از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هر گونه مبارزه باید با تکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی میتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر، بدون تکیه به قهر می توان سازمان سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود، غیرممکن است. و برای این مطالب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیت است. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی- نظامی به وجود میآید که لازمه تحقق آن است" (صفحه ۵ و ۶ "مصاحبه"، چاپ دوم، ستاره) دار

خطوط اساسی مبارزه مسلحانه چنین میشود:

الف - "بعد از انقلاب سفید" بورژوازی وابسته کاملاً بر اقتصاد ما غالب است. ب- شکل حکومتی بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دیکتاتوری سیاه است.

ج- نتیجه‌گیری عملی: لذا هر گونه مبارزه با تکیه به عالیت‌ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی باید انجام شود.

در اینجا طبق معمول و همانطور که برای بسیاری از هواداران اولیه جنبش مسلحانه مطرح بود و بعدها بیژن جزنی آنرا به اصطلاح تئوریزه نمود، ضرورت مبارزه مسلحانه اساساً در دیکتاتوری وحشیانه حکومت نهفته است.

به نظر من "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" این اعتقاد را ندارد و من فکر میکنم این مسئله صراحتاً در اثر مذکور آمده است، ولی متأسفانه نه به صورت کاملاً صریح، اما حتی در آثار اخیر سازمان، از جمله "نقدی بر گزارش به خلق" بر این نظر خرده گرفته شده است.

در هر حال، تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک همچنان باقی مانده است، اما به طور مختصر و لااقل به صورت طرح گونه، عوامل مختلفی را که در تعیین خط مشی مسلحانه دخالت داشتند، بیان کنم:

۱ - وضعیت اقتصادی جامعه.

۲ - وضعیت سیاسی جامعه.

۳ - وضعیت مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی جامعه (وضع مبارزاتی توده‌ها - حالات روانی -

خصلت رابطه توده‌ها با پشاهنگ - وضع و موقعیت دشمن).

۴ - وضعیت پشاهنگ.

۵ - شیوه نهائی حل تضاد بین خلق و امپریالیسم.

وقتی ما در تحلیل ساخت اقتصادی به این نتیجه میرسیم که اقتصاد ما یک اقتصاد وابسته است و در حوزه سیاست به سلطه سیاسی امپریالیسم حکم میکنیم، آنوقت طولانی بودن جنگ را نتیجه میگیریم و خود این طولانی بودن جنگ جزو عواملی است که به ما اجازه میداد تا مبارزه مسلحانه را

در آن شرایط نه فقط به عنوان یک تاکتیک، بلکه به عنوان استراتژی هم تعیین کنیم. وضعیت بالفعل پشاهنگ، نیروی بالفعل آن، تواناییهای بالفعل آن و خصلت رابطه او با توده‌ها در انتخاب مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی، هم تاکتیک دخالت داشت. و همچنین رکود و خمود توده‌ها و سوابق مبارزاتی خلق ما و نتایج حاصل از آن مبارزات باز هم در انتخاب مبارزه مسلحانه به عنوان شکل اصلی مبارزه نقش ایفا مینمود.

بنابراین توضیح ضرورت مبارزه مسلحانه بر اساس یک عامل، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر نادرست است. دیکتاتوری یکی از عواملی است که در قبول مبارزه مسلحانه نقش داشت.

ممکن است گفته شود، ما میخواستیم عامل اصلی را تعیین کنیم. اتفاقاً نکته در اینجا است که از میان این عوامل، هیچکدام نمیتوانند عامل اصلی باشند، بلکه عامل اصلی چگونگی وضعیت و توازن نیروهای انقلابی و ضدانقلابی است. این عامل است که تعیینکننده تاکتیکهای انقلابی است و تمام عوامل یادشده در متن این دو قابل بررسی هستند.

مثلاً وقتی ما از سرکوب سیستماتیک رژیم منفور شاه صحبت میکردیم و یا وقتی عدم وجود جنبشهای وسیع خودبه‌خودی را به دیکتاتوری شاه و تبلیغات جهانی او نسبت میدادیم، در حقیقت به چگونگی توازن نیروهای خلقی و ضدخلقی اشاره مینمودیم.

به نظر من جملاتی که از "مصاحبه" نقل شد، مبارزه مسلحانه را فقط در رابطه با دیکتاتوری سیاه تبیین میکند و این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته ترین نماینده آن بوده است. این موضع درست بعلت نادرست بودن خود، موضع ما را در مبارزه ایدئولوژیک تضعیف میکند و در ثانی موجب میشود که ایده‌های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود (۱) ادامه دهد.

(۲) "مصاحبه" تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه میداند و این دقیقاً همان تز جزنی است. صفحه ۲۵ را بخوانید. اینگونه نوشته شده است:

"ج: بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود، این مبارزه به صورت مبارزه با حکومت شاه متجلی میشد." (۲)

شاید این جمله بهخودخود قابلتوجیه و تفسیر باشد. ولی جملات بعدی کاملاً روشن میسازد که این تز هیچ تفاوتی با تز "هرم تضاد" بیژن جزنی ندارد. بیژن میگفت: تضاد خلق و امپریالیسم در مراحل مختلف خود را در یکی از این وجوه نشان میدهد. مثلاً در این مرحله (و در آن مرحله) تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه تجلی تضاد بین خلق و امپریالیسم است و در نتیجه تضاد عمده است. به این جملات دقت کنید:

"س: یعنی شما میگوئید جنیش با شکست روبرو شد؟

ج: بههیچوجه. من به آینده بسیار خوشبینم. خلق باید بداند که هنگامیکه به مبارزه جدی برمیخیزد، همه دشمنانش متحد میشوند و همه سلاحها و شیوههای مبارزه خود را صیقل میدهند و در مقابل او قرار میگیرند. خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است." (ص ۲۶ و ۲۷)

رفقا! روی سطوری که بر آن تاکید شده است دقت کنید. "خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته است." امروز چه روزی است؟ روزی است که "شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود، از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است."

خوب، طبق تعاریف ساده و رایج، تضاد عمده، تضادی است که حل تضاد اصلی منوط به حل آن است. در حقیقت جملات بالا اینرا میگویند: برای اینکه مبارزه قطعی را آغاز کنیم ابتدا می بایست شاه را بیرون میراندیم. جملات بالا اینرا میگویند: شاه را بیرون راندیم. اکنون نوبت آمریکاست و مبارزه قطعی تازه آغاز شده است (البته در متن میگوید نزدیکتر شده

است). میبینید که باز هم به همان تز معروف جزئی میرسیم، یعنی به تز عمده بودن تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه.

حتی این جواب که "نه، من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده است" بر منطقی غلط استوار است، نه بر منطقی درست. از آنجا جنبش شکست نخورده است که ابتدا میبایست شاه را انداخت، بنابراین ما در آن مرحله پیروز شدیم و سرنگونی شاه یک پیروزی مرحله‌ای بود و اکنون زمان مبارزه جدی

۱. البته نکات دیگری هم از همین سطور (آنچه که از مصاحبه نقل شد) میتواند مورد بحث قرار گیرد اما فعلاً فرصت آن نیست تا به جزئیات پرداخته شود و هدف آن است که خطوط اساسی بررسی گردد. به همین جهت از آن مباحث صرف نظر میکنیم و این شیوه را در بقیه موارد نیز ادامه خواهیم داد.

۲. در دنباله این مباحث تزهائی ارائه میشود که سراپا نادرست است. حداکثر اینکه بسیار بسیار بد بیان شده است و تنها با تعبیر و تفسیرهای فراوان میتوان آنرا توجیه نمود. مثلاً اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه را در کنار خلق قرار میدهد. این نادرست است. وقتی نیروی در کنار خلق قرار میگیرد که منافع اساسی مشترکی با خلق داشته باشد. اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه هیچ منافع مشترکی با خلق نداشت، فقط میخواست از نیروی خلق و با فریب توده‌های تحت‌تسلیم برای برکناری شاه استفاده کند. به نظر میرسد بار دیگر ایده بیژن جزئی خود را نشان میدهد. تنها به یک شرط میتوان اپوزیسیون درونی طبقه حاکمه را در کنار خلق قرار داد و آن این است که قبول کنیم در آن مرحله تضاد عمده جامعه ما، تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه است و در نتیجه هر کس در مقابل دیکتاتوری شاه قرار گیرد، در صف خلق جای میگیرد. برای کسانی که با ایده‌های "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" آشنائی دارند روشن است که هیچگاه رفیق مسعود قضایا را به این شکل نمیدیده است. و قطعی فرار سیده است. فکر نمیکنم این منطق و شیوه تفکر از آن رفیق مسعود باشد.

۳. آنچه که درباره ایثار تاریخی پرولتاریا گفته میشود باز هم حامل نظرات بیژن است. به این جملات دقت کنید:

"..... میفهمید، گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم، کاملاً آنچه را که رخ داد پیشبینی میکردیم. ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ منشی این طبقه در همین است که بند را از پای دژخیمان خویش باز میکند، درحالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر بازکردن زنجیرهای پای خود میافتد که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد و چارهای هم جز این ندارد که فداکار و باگذشت باشد. (ص ۵۲ و ۵۳)

" گمان نکنید که ما نمیفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم" همانطوریکه از دنباله آن معلوم میشود، سطر مذکور دال بر حرکتی آگاهانه از جانب پرولتاریاست. این واقعیت ندارد. حقیقت این است که پرولتاریا در جریان انقلاب حرکتی آگاهانه به مفهوم مارکسیستی آن نداشته است و ثانیاً اینکه هیچ نماینده سیاسی واقعی نیز نداشت. اما نمیخواهم بر این قسمت از مسئله تاکید کنم، تاکید من بیشتر بر مسئله دیگری است:

گفته میشود که ما میفهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم و در دنباله آن از ایثار و گذشت پرولتاریا و چارهنابذیری آن صحبت به میان میآید یعنی در حقیقت آن یک مرحله ضروری بود که میبایست از سر گذراند و ما مجبور بودیم که آنرا از سر بگذرانیم، شرایط تاریخی طوری بود که نمیتوانستیم هژمونی خود را اعمال کنیم و در این راه نیز چارهای نبود. بار دیگر تضاد عمده بیژن جزنی خود را نشان میدهد، حتی با انکار هژمونی پرولتاریا.

۴. نظراتی که درباره آیتالله خمینی میآید باز هم از همان دیدگاه آب میخورد. گفته میشود که آیتالله خمینی تا قبل از سقوط شاه رهبری مبارزه ضد امپریالیستی را بهعهده داشت، ولی پس از آن آگاهانه پرچم این رهبری را به دور افکند. اکنون این سؤال پیش میآید: آیا آقای خمینی در

پروسه مبارزه اخیر خلق ما هیچگاه ضد امپریالیست بوده است؟ بهنظر ما این با ایده آثار دیگر ما کاملاً مغایرت دارد.

تا وقتی که مبارزه ضد امپریالیستی در مبارزه با شاه "متجلی" میشده آقای خمینی میتوانست این مبارزه را رهبری کند. ولی اکنون که هنگام مبارزهای جدی و قطعی نزدیک شده است، آقای خمینی ناتوان است. در اینجا همانطور که در قسمت دوم اشاره کردیم، هرگونه مبارزه با شاه بدون در نظر گرفتن محتوای طبقاتی آن، مبارزهای ضد امپریالیستی تلقی میشود. مرز بین مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها و مخالفت آقای خمینی با شاه مخدوش میشود.

همانطور که مشاهده میشود، چه در قسمت تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه و چه در تشخیص تضاد عمده و اصلی جامعه، "مصابحه" کاملاً و صراحتاً موضع بیژن جزنی را میگیرد و همه جنبش کمونیستی میدانند که این موضع در ضدیت کامل و رویاروی موضع رفیق مسعود قرار دارد.

۵. برخورد "مصابحه" با "مذهب" به‌غایت غیرمارکسیستی- لنینیستی است و بهیچوجه قابل توجیه نیست:

" برای کمونیستها مبارزه با مذهب بهیچوجه هدف نیست، بلکه مبارزه با مذهب را فقط در کادر مبارزه طبقاتی انجام میدهند. یعنی در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه میکنند نه با مذهب استثمارشوندگان. به هر حال هرگز صرفاً به مبارزه ضد مذهبی نمیپردازند" (ص ۳۳)

شاید منظوری که در پشت این جملات است بد بیان شده است. ولی بهر حال این احکام ضد مارکسیسم- لنینیسم هستند. کمونیستها اعتقاد دارند: مذهب افیون توده‌هاست. زیرا مذهب بیان از خودبیگانگی انسان است. مذهب با حواله دادن تمام تواناییها و نارسائیها به "مشیت الهی" پراتیک انسانها را از محتوای غنی قابل حصول آن تهی میسازد. سلطه مذهب بر اذهان توده‌ها چون سدی محکم مانع از آن میشود تا آنها

تواناییهای بالقوه خود را درک کنند یا به درک درستی از انرژی واقعی خود دست یابند و این همه باعث میشود تا انسانها نتوانند از اعمال خود درکی درست به دست آورند و جهان را آنگونه دگرگون سازند که باید بسازند، که جهان را آنگونه بشناسد که هست و مارکسیسم که یک شیوه علمی تفکر است و همواره در پی آن است تا واقعیت را آنطور بشناسد که هست، نمیتواند برای یک لحظه تفکر مذهبی را قبول نماید. و به همین جهت این حقیقت دارد که کمونیستها دشمن مذهباند و این فرقی ندارد، چه مذهب استثمارکنندگان باشد، چه مذهب استثمارشوندگان.

دو مسئله را نباید با یکدیگر قاطی کرد: اول آنکه نباید مبارزه با مذهب را به معنای ضدیت با نیروی طبقاتی انقلابی که اعمالش دارای لفافه مذهبی است اشتباه گرفت و دوم اینکه ضرورت مبارزه با مذهب را با یک شکل مشخص از آن نباید تداعی کرد. برای کمونیستها مبارزه با مذهب ضروری است، کمونیستها همواره با مذهب به عنوان یکی از اشکال ایدئولوژی مبارزه کرده‌اند و خواهند کرد. اینکه این مبارزه در چه شکل مشخصی صورت پذیرد، اینرا دیگر شرایط تعیین میکند.

وقتی ما می‌گوئیم باید ذهن طبقه کارگر را از تمام توهمات بزدائیم، وقتی از مبارزه ایدئولوژیک در درون طبقه کارگر صحبت می‌کنیم، وقتی از بالا بردن "شعور طبقاتی" سخن می‌گوئیم، در همه اینها مبارزه با مذهب نهفته است. ممکن است این مبارزه خود را در اشکالی بروز دهد که محتوای آن تا اندازه‌ای پوشیده باشد، ولی در هر صورت این مبارزه انجام می‌پذیرد. در شرایط ما این مبارزه از طریق مادی کردن یک سری ایده‌های انقلابی که دارای مبنای ماتریالیستی هستند و خارج کردن ایده‌های مذهبی از مدار پراتیک طبقاتی صورت می‌پذیرد. در ظاهر مستقیماً به مذهب حمله نمیشود، بلکه کوشش میشود تا آنرا به امری خصوصی تبدیل کنیم تا بر اساسیترین حوزه طبقاتی اثر تعیین کننده بگذارد. بعدها با آموزش‌وپرورش، انقلاب فرهنگی و غیره با مذهب مبارزه میشود.

بنابراین این حکم درستی نیست که ما در صورت لزوم با مذهب استشارگران مبارزه میکنیم.

۶. در صفحه ۶۲ اینطور آمده است (اینرا " " ستادی ها هم از موضع خود انتقاد کردند):

" ولی میدانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بیمعناست؟ و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و دمکراسی تبدیل میشود. میدانید که مبارزه برای آزادی و دمکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است و تا این طبقه برنیفتد، دمکراسی به وجود نمیآید. ملاحظه میکنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل میشود همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یک ساله اخیر مشاهده کردید؟"

اینکه مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بیمعناست، درست نیست. فاکتها و واقعیات تاریخی برخلاف این گواهی میدهند. حتی در ایران، علیرغم همان دیکتاتوری سیاه، مبارزه صنفی طبقه وجود داشت، اما مشخصه این مبارزه خصلت انفعالی آن بوده است. مبارزه صنفی برای سود ویژه، مبارزه در رابطه با طرح طبقه‌بندی مشاغل، حتی اعتصابات کارگری بدون وجود شرایط دمکراتیک هستند که ایران ما شاهد آن بوده است. مبارزه مسلحانه، اینرا که در شرایط دیکتاتوری توده‌ها میتوانند به مبارزه سیاسی دست بزنند انکار نمیکند، آن ایده‌ها که در میان بسیاری از هواداران جنبش مسلحانه رواج داشت و هنوز هم رواج دارد، یک درک نادرست از تئوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" است. وقتی رفیق مسعود میگوید مبارزه مسلحانه زمینه تمام اشکال دیگر مبارزه است، پس امکان وقوع و حدوث، امکان مادیت یافتن آن اشکال را قبول میکند.

بحث اصلی مبارزه مسلحانه بر سر رابطه اشکال مختلف مبارزه با یکدیگر و نقش هر یک از آنها در مبارزه ضد امپریالیستی خلق ماست. بحث بر سر این است که اشکال صنفی و یا صرفاً سیاسی مبارزه بدون

مبارزه مسلحانه نمیتواند راه بهجائی ببرد و اینکه تمامی این اشکال باید در جهت تقویت این شکل اصلی به کار افتد و نیروها را هر چه بیشتر باید به درون شکل اصلی کانالیزه نمود.

بنظر من دو مسئله مهم را باید از یکدیگر تفکیک نمود: یکی پراتیک و دیگری نتیجه پراتیک است.

مسئله این نیست که مبارزه صنفی هرگز در جامعه ما نمیتواند صورت پذیرد، بلکه مسئله این است که نتیجه و اهمیت این مبارزه چیست. کارگران اعتصاب میکنند، ولی این اعتصاب سرکوب میشود و بنابراین لاف‌طی یک مدتی، نه تنها باعث خیزش پتانسیل انقلابی نميگردد، بلکه باعث دلسردی و رویگردانی هر چه بیشتر آنها از امر مبارزه میشود، بنابراین شیوه مبارزه اعتصابی به خودیخود نمیتواند امر مبارزه را تداوم بخشد.

وقتی ما میگفتیم و میگوئیم شیوه حل تضاد بین خلق و امپریالیسم در جامعه ما جنگ طولانی تودهای است، این بدان معنی نیست که توده‌ها خود دست به قیام شهری نزنند، ولی خوب نتیجه چه میشود؟

یک تئوری انقلابی، مشی انقلابی و پراتیک انقلابی خود را طوری تدوین میکند که به نتیجه مشخص انقلابی برسد و باید توده‌ها را قانع کند تا برای رسیدن به آن نتیجه از شیوه‌های مشخصی استفاده کنند.

مبارزه مسلحانه امکان حدوث و وقوع اشکال دیگر مبارزه را انکار نمیکند و حتی آنرا رد نیزنمیکنند، بلکه اعتقاد دارد که بهطور کلی نه مبارزه صنفی و نه مبارزه صنفی-سیاسی در شرایط سلطه حاکمیت امپریالیستی نمیتواند بهخودخود مناسبات آنها را با دولت و حاکمیت تغییر دهد، بلکه شرط چنین تغییری در قبول مبارزه مسلحانه بهعنوان شیوه اصلی مبارزه است.

بین آنچه که پیشاهنگ از قانونمندیهای حرکت جامعه درک میکند و وظیفه دارد تا منطبق با آن، شیوه‌های تغییر آنرا تعیین کند و آنرا به توده‌ها بفهماند و آنچه که توده‌ها مستقل از او انجام میدهند باید تفاوت قائل شد.

پیشاهنگ با درک قانونمندیها به این نتیجه میرسد که تنها از طریق مبارزه مسلحانه میتوان رژیم را در هم شکست و امپریالیستها را بیرون نمود، ولی تودههایی که هنوز جذب پیشاهنگ خود نگشته اند، الزاماً آنگونه عمل نمیکنند که پیشاهنگ میخواهد. مثلاً آنها اعتصاب میکنند و در همان شکل از مبارزه برای مدتی درجا میزنند. اینکه این همه میگوئیم یکی از وظایف پیشاهنگ ارتقاء سطح مبارزه توده است، از همین حقیقت عملی نتیجه میشود. اما تودهها در یک پروسه که متناظر با کسب تجربه و عمیق شدن هر چه بیشتر پیوند پیشاهنگ و توده است، قول پیشاهنگ راستین را قبول میکنند و رهبری او را میپذیرند. مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل میشود و از نظر عملی نیز در جامعه ما این تر فاقد مبنای مادی است. اما مبارزه مسلحانه این اعتقاد را داشت و تجربیات مبارزه آنرا ثابت کردند که شرط ارتقای مبارزه تودهها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است. اینکه در "مصاحبه" جریانات یکسال اخیر شاهد مثال آورده میشود، نادرست است.

حالات مختلف عملکرد یک قانون را باید به درستی تشخیص داد و آنها را از یکدیگر به درستی تفکیک کرد. وقتی سنگی را به آسمان پرتاب میکنیم و به زمین برمیگردد، در واقع از قانون جاذبه زمین تبعیت کرده است. همینطور وقتی هواپیمائی در آسمان سیر میکند، باز هم از قانون جاذبه زمین تابعیت میکند. منتهی این دو پدیده، دو حالت مختلف از عملکرد قانون جاذبه زمین هستند. هم وقتی اعتصابات و شورشهای مردمی سرکوب میشوند و دریای طوفانی توده فرومینشیند و هم وقتی که اعتصابات صنفی به سرعت به مبارزات سیاسی و مبارزات سیاسی به سرعت به مبارزه نظامی تبدیل میشوند، هر دو از یک ضرورت ناشی میشود. منتهی حالات مختلف آن هستند. باید بین آنچه که

انسانها باید انجام دهند و آنچه که انجام میدهند، تفاوت قائل شد.

مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل نشده، بلکه تنها در مقطعی از طول پروسه بود که ضرورت خود را بدین شکل نشان داد.

۷. "وقتی میگوئیم عضو سازمان باید سیاسی- نظامی باشد، عدهای روترش میکنند و میگویند نه این درست نیست، باید فقط سیاسی باشد. مگر سیاسی- نظامی چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این "بیشتر" طبقه کارگر چه ضرری میبیند اگر کادر سازمان علاوه بر مهارتهای سیاسی از مهارتهای نظامی برخوردار باشد، ضررش به چه کسی میرسد؟" (ص ۶۷)

این استدلال درباره امر مهمی همچون امر سیاسی- نظامی بودن سازمان، استدلالی کاملاً نادرست است. درحقیقت با توجه به جملات بالا، سازمان سیاسی- نظامی چنین تعریف میشود: سازمانی که افرادش علاوه بر داشتن مهارت سیاسی دارای مهارت نظامی نیز هستند. این تعریف به نظر من درست نیست. سازمان سیاسی- نظامی با عملکرد سیاسی- نظامی و مشی سیاسی - نظامی تعریف میشود. سازمانی که اهداف سیاسی را اساساً با اتکاء به تاکتیکهای نظامی به پیش میبرد. البته مسلم است که شرط انجام این وظایف آن است که افراد آن علاوه بر دارا بودن مهارتهای سیاسی، دارای قابلیتهای نظامی نیز باشند.

در ضمن، این استدلال که این بیشتر از آن است و یا اینکه چه ضرری دارد، ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی مسئله را مخدوش نموده و یک اختلاف بزرگ با اپورتونیستها را تا سطح یک اختلاف مربوط به مسائل "فنی" پایین میآورد. شاید رفقا اطلاع داشته باشند که حتی حزب رنجبران نیز به افراد خود آموزش نظامی میداد، یعنی واقعاً اعتقاد داشت که این امر ضرری ندارد که هیچ، فایده هم دارد، ولی معذالک چه کسی سازمان آنها را میتواند سازمان سیاسی- نظامی قلمداد کند.

نتیجه‌گیری:

از "مصاحبه" چه میماند؟ به عقیده من آنچه که درخور اخذ کردن است دو شعار "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" و "پیش به سوی تشکیل هسته‌های مسلح کارگری" است.

به‌طور کلی "مصاحبه" مواضع ایدئولوژیک-سیاسی ما را پایین می‌آورد و وضعیت ما را در مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیست‌ها دشوار می‌سازد. به همین جهت اعتقاد دارم باید "مصاحبه" را به کنار نهاد. من بر خلاف این عقیده هستم که "مصاحبه" را بازگوکننده چریک‌های فدائی خلق میدانند. مبنای "مصاحبه" بر پایه نظرات رفیق مسعود احمدزاده استوار نیست. به اعتقاد من هنوز هم جزوه "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" مبنای تفکر چریک فدائی خلق است و فکر میکنم در همین مختصر نشان داده باشم که محتوی و مضمون "مصاحبه" در خطوط اساسی خود، در مقابل و ضدیت کامل با اندیشه‌های "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" قرار می‌گیرد.

با ایمان به پیروزی راهمان

۱۳/۳/۵۹ (خ)

نویسنده مقاله از ارتش رهائیبخش خلق‌های ایران

نقد دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"

در مقاله اول، برخی از دیدگاه های "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" را مورد نقد و بررسی قرار دادم. در مقاله کنونی میخواهم درک "مصاحبه" را از مبارزه مسلحانه افشا کنم و مورد بررسی قرار دهم.

حقیقت این است که درک "مصاحبه" از مبارزه مسلحانه بهیچوجه منطبق با ادراک راستین تئوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" نیست. رفیق مسعود احمدزاده مبارزه مسلحانه را همچون یک جنگ تودهای طولانی میبیند که تا قطع سلطه امپریالیسم بهمثابه استراتژی و تاکتیک پایدار میماند. در دیدگاه رفیق مسعود تا وقتی که سلطه امپریالیسم پابرجاست، مبارزه مسلحانه نیز از جانب خلق جریان دارد. و چنین مبارزهای تابع قانونمندیهای جنگ تودهای طولانی است. و این معنی به روشنی در اثر رفیق مسعود احمدزاده خود را نشان میدهد.

در "مصاحبه" تمامی سیستم نظری رفیق مسعود راجع به مبارزه مسلحانه دگرگون شده و سیستم دیگری جایگزین آن میگردد. این سیستم دیگر چیست؟ نام این سیستم در فرهنگ مبارزه مسلحانه، "دفاع از خود مسلحانه" است.

اگر بدون پیشداوری و سنگینی قبلی ذهنی "مصاحبه" مورد مطالعه قرار گیرد، متوجه میشویم که در "مصاحبه" هیچگاه ضرورت مبارزه مسلحانه بهعنوان هم استراتژی، هم تاکتیک مورد تاکید قرار نمیگیرد، بلکه این ضرورت تسلیح تودهها و مسلح ماندن آنها است که بهعنوان وظیفهای اساسی مورد تاکید قرار میگیرد. به تمام قسمتهایی که "مصاحبه" راجع به مسئله جنگ صحبت میکند، رجوع کنید تا کاملاً با مفاهیم و نقطه نظرات آن آشنا شوید. اینک نقلقولهایی از "مصاحبه":

" میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ میدانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامیش آغاز شود؟ این که به چه وسیلهای، دیگر مهم نیست. چه به وسیله تفنگدارانی که در سواحل ما پیاده میکند، یا به وسیله مزدورانی

که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند، یا به وسیله بخشی از این ارتش، یا به وسیله دسته‌های مخفی سیاسی- نظامی. به هر حال حتی خوشبینترین سیاستمداران هم این خطر را احساس میکنند، همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین میکند، باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد، مردم آماده‌اند، تشکیلات و رهبری می‌خواهند، حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند، مخفیانه سلاح می‌خرند. وظیفه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران روشن است. باید "سازمان مسلح توده‌ها" را به وجود آورد". (ص ۳۴ - تاکیدها از ما است)

"امپریالیسم در کمین انقلاب ماست". البته این گفته مبهم است، گر چه باز با رجوع به کل "مصاحبه"

میتوان ادراکی از آن به دست آورد، ولی به هر حال ما آنرا در وسیعترین معنای آن در نظر میگیریم:

امپریالیسم در پی سرکوب شدیداً قهرآمیز مبارزات اوچگرفته خلق ماست. اگر چنین باشد، ایده "مصاحبه" را چنین میتوان فهمید.

"مبارزه خلق ما توانست یک سری دستاوردهائی برای خود به دست آورد. امپریالیسم مسلماً از این بابت دلخوش نیست، بنابراین کمین کرده است تا این دستاوردها را نابود کند و دوباره سلطه کامل خود را برقرار سازد. پس وظیفه پیشاهنگ این است که توده‌ها را آماده کند، سازمان مسلح توده‌ها را به وجود آورد تا در صورت هجوم امپریالیسم مقاومت کند".

اما باید پرسید، در چه پروسه‌های توده‌ها را آماده کند؟ این سازمان مسلح توده‌ها، در چه پروسه (چرا که هر سازمان توده‌ای در جریان یک پروسه مشخص مبارزاتی ۱ مبارزاتی متولد میشود؟) ضرورت خود را تحمیل میکند و تولد مییابد. ظاهراً از نظر "مصاحبه"، که اعتقاد دارد "مردم خود آماده‌اند" و "حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند" این مهم با تبلیغ و ترویج بیشتر و کار آرام سیاسی باید جلو رود.

با اینکه "مصاحبه" میگوید مردم "حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند"، ولی معذالک پیشرفت بعدی انقلاب را تا هجوم امپریالیستها، نه با توسل به قهر انقلابی، بلکه در اشکال غیرقهرآمیز میداند.

عجالتاً اجازه دهید در اینجا ایده "دفاع از خود" را نشان دهیم:

هنوز سلطه امپریالیسم از بین نرفته است، اما خلق ما در پروسه یک مبارزه دستاوردهائی به دست آورده است، یعنی امپریالیستها را به هر حال وادار به نوعی عقبنشینی کرده است، و اکنون چون اینرا میداند که حتماً مورد هجوم امپریالیستها قرار خواهد گرفت، خود را مسلح نگاه میدارد و بیشتر مسلح میکند تا در صورت هجوم، از دستاوردهای خود دفاع کند. آیا این ادعا که "مصاحبه" از "دفاع از خود مسلحانه" دفاع میکند و پیشرفت امر انقلاب را تا هجوم امپریالیستها در اشکال غیرقهرآمیز میبیند، مستند هست؟ کاملاً. جملات بعدی این ایده‌ها را با وضوح تمام بیان میکند. بخوانید!

"س- یعنی شما معتقدید که چریکهای فدائی خلق به جنگ این دولت برخیزند؟ ج- بههیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباطی کردید؟ من گفتم باید مردم را برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم. البته ممکن است در این هجوم، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند، ولی من بههیچوجه معتقد به آن نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد" (تاکیدها از ما است).

خوب. بههیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباط کردید، و در دنباله سؤال به وضوح گفته میشود، من به آن معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی . پرداخت پس در حال حاضر، و این در حال حاضر هر چقدر که بخواهد طول بکشد، نباید با دولت کنونی به مبارزه نظامی پرداخت. سؤال:

پس امر انقلاب در چه اشکالی اساساً پیشروی خواهد کرد؟ با توجه به اینکه اشکال مبارزه بر دو نوع اند یا قهرآمیز، یا غیرقهرآمیز، نتیجه منطقی این است که در اشکال غیرقهرآمیز جلو خواهد رفت.

ولی یک حاشیه‌روی در همینجا ضروریست. خواننده‌ای که سطور بالا، از "مصاحبه" را میخواند، میتواند از خود بپرسد که چرا در وسط این بحث مسئله زیر مطرح میشود: البته ممکن است در این هجوم، کسانی از این دولت هم دست داشته باشند.

اما خواننده میتواند در جمله بعدی، چرائی این مسئله را به وضوح دریابد: "ولی من بهیچوجه معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت".

یعنی علیرغم اینکه در دولت کنونی کسانی هستند که ممکن است در هجوم امپریالیستها در آینده (۲) دست داشته باشند، من معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. و در حقیقت

۱. رفقا وقتی مقاله خبرنامه ۳۴ بیرون آمد، عده‌ای از ما فکر میکردیم که این مقاله بر خلاف اعتقاداتمان است. این تفکر هم درست و هم غلط بود. درست بود از این نظر که مقاله خبرنامه ۳۴ با تفکر تنوری "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" یک سره مغایرت داشت و غلط بود از این نظر که نویسنده مقاله از چارچوب اعتقادات رسمی و عملی سازمان خارج نشده بود، و در حقیقت همانها را تبلیغ کرد. رفقا با رجوع دوباره به آن مقاله، "مصاحبه" و نوشته‌های که فراروی خود دارند، میتوانند یگانگی کامل ایده‌های مطرح شده در مقاله ۳۴ و "مصاحبه" را دریابند.

۲. یک تذکر: این جملات از ابعاد دیگر نیز میتواند مورد نقد قرار گیرد. ما خود همیشه به دیگران به درستی توصیه میکردیم که دولت را بهعنوان یک ارگان طبقاتی، با افرادی که کارکنان آن هستند، نباید اشتباه گرفت. جملات فوق می‌تواند این معنی را در ذهن متبادر کند که ما همواره حساب کسانی را از کسان دیگر جدا میکنیم. در هر صورت این بحث،

وقتی صحبت بر سر دستگاه دولتی است، جز ایجاد ابهام، هیچ اثر دیگری ندارد.

امر، تاکیدی بر این امر است که در حال حاضر . نباید جنگید اما ایده دفاع از خود: جملات بالا به روشنی میگوید من معتقد نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. یعنی اینکه من معتقد به تعرض نظامی به حاکمیت کنونی نیستم (البته در حال حاضر). ولی. بله، ولی اگر آنها تعرض کردند، ما باید مقاومت کنیم. ایده "دفاع از خود مسلحانه"

..... یکبار دیگر بخوانید: "ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود، باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد".

این حال حاضر، معنی مشخص آن در فرهنگ سیاسی- نظامی چیست؟ معنی این حال حاضر در ادبیات جنگ طولانی چیست؟ "مصاحبه" این نکته را مبهم میگذارد. ولی در هر حال برای بحث ما چندان مهم نیست. اما مهمتر از آن، چرا در حال حاضر نباید به مبارزه نظامی پرداخت؟ آیا به خاطر توهم توده‌هاست؟ آیا توده‌ها آمادگی ندارند؟ نظر "مصاحبه" این نمی تواند باشد، "مصاحبه" اعتقاد دارد توده‌ها آماده‌اند، حتی شیوه مبارزه را نیز میدانند، فقط تشکیلات و رهبری میخواهند. و گویاتر از آن جملات زیر است. دقت کنید:

" باید همه نیروهای ضد امپریالیست را برای یک مبارزه مسلحانه که مسلماً به ما تحمیل خواهد شد، آماده کرد، تشکیل شورا در کارخانه‌ها مهم است، ولی مهمتر از آن، سازمان دادن مبارزه مسلحانه خلق‌هایی است که چون از ستم دوگانه رنج میبرند، زودتر از سایرین در این مرحله برای احقاق حق خود سلاح برداشته‌اند. خلق عرب مسلح است و میدانند و مصمم است که برای احقاق حق خود بجنگد.

خلق کرد همینطور، جنگ مردانه‌ای هم کرد، خلق ترکمن و سایر خلق‌ها ضرب‌های که اینها بر پیکر امپریالیسم بزنند به نفع طبقه کارگر است. اساساً تا وقتی آنها مسلحند، این شوراها صنفی در (تاکیدها از ما است) (۱) کارخانه از هجوم بورژوازی وابسته در امانند.

واقعاً اگر همه این خلفا هم مسلحند و هم مصمم، به چه دلیل در شرایط کنونی نباید مبارزه نظامی کرد؟ چرا در مقابل سؤال فوق با دستپاچی جواب دهیم:

" بهیچوجه، از کدام سخن من چنین استنباط کردید".

در ثانی، باز هم البته در این جملات ایده "دفاع از خود مسلحانه" خود را نشان میدهد: همه نیروهای ضد امپریالیست را باید آماده کرد، برای یک "مبارزه مسلحانه که مسلماً به ما تحمیل خواهد شد".

و ثالثاً این سؤال که: رفقا، کجای این منطق با مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک همخوانی دارد؟ طبق دیدگاه رفیق مسعود احمدزاده، ارتش خلق در یک پروسه مبارزه مسلحانه بیامان علیه سلطه امپریالیسم متولد میشود. اما در "مصاحبه" میبینیم که "سازمان مسلح توده‌ها"، نه در پروسه یک مبارزه مسلحانه، بلکه به شیوه‌های دیگری بنیاد میشود. چگونه شد که ما به خود اجازه دادیم تا در شرایطی که جنگ خلق ترکمن، جنگ خلق عرب و جنگ خلق کرد را تجربه کردیم، باز هم معتقد باشیم که در حال حاضر نباید مبارزه نظامی کرد؟

رفقا! مشی حاکم بر سازمان ما مبتنی بر دیدگاه‌های رفیق مسعود نبود، تمامی افراد مرکزیت این سازمان، که اکنون برخی از آنها ادعا دارند سازمان را طبق "مشی" رهبری کرده‌اند، با این اعتقاد کار میکردند: "در جائیکه مبارزه خلق جریان دارد می‌جنگیم، و در جائیکه مبارزه مسلحانه توده‌های نیست، تبلیغ و ترویج و افشاگری میکنیم". اینرا حتی میتوان در اسناد سازمانی یافت

(۲). این ادراک که ناشی از یک لیبرالیسم فکری و عدم برخورد جدی با مسائل انقلاب، یعنی لیبرالیسمی در همه وسعت آن بود، روح سازمان ما را همچون یک خوره آهسته آهسته خورد و اکنون نیز میخورد. در این ادراک معنای نظری و یا لاقلاً عملی مرحله توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه، روشن نیست. و یا اینکه ادراک کاملاً غلطی از آن وجود دارد. بحث انتقادی در این زمینه، جای دیگری

۱. البته این جملات از زوایای دیگری نیز میتواند مورد بحث قرار گیرد.

۲. رجوع کنید به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد دارد، ولی همینقدر باید گفته شود که این ادراک، "اکنونمیس" درون جنبش مسلحانه است که در تمام شئون حیات تشکیلاتی ما خود را نشان داد و میدهد. اکنون برگردیم به دنباله مطلب. در سرتاسر "مصاحبه"، مبارزه مسلحانه بهعنوان شیوه اصلی مبارزه مورد بحث قرار نمیگیرد. و اساساً امر مبارزه مسلحانه به یک امر تاکتیکی تنزل داده میشود. دقت کنید!

"س- اندکی روشنتر سخن بگوئید، بالاخره باید جنگید یا نباید جنگید؟ ج- این سؤال متافیزیکی است. اینکه باید جنگید یا نباید جنگید، به تحول اوضاع مربوط است، ولی یک چیز روشن است، باید خلق را برای جنگ آماده کرد". (ص ۲۰ - تاکیدها از ما است) و یا در پائینتر، ضرورت تسلیح تودهها بدین شکل بیان میشود:

"یک خلق مسلح بهترین وسیله است برای جلوگیری از ماجراجویی نظامی امپریالیسم، اگر ما خلق را بسیج کردیم، مسلح کردیم، آماده به جنگ کردیم و برای احقاق حق خود، مصممش نمودیم، چه بسا که امپریالیسم و نوکرانش از جنگ با ما منصرف شوند، زیرا که شکست حتمی خود را از پیش میبینند". (ص ۲۱ و ۲۲ - تاکیدها از ما است)

رفقا! این جملات را به دقت مطالعه کنید و بار دیگر در آن عمیق شوید، ببینید کجای این ایدهها با تئوری علمی مبارزه مسلحانه همسازی دارد، ببینید آیا این جملات اساساً گذار قهرآمیز را به زیر سؤال نمیببرد؟ در همه این ایدهها، اولاً تدارک جنگ از خود جنگ تفکیک میشود، تدارک جنگ در پروسههای غیر از خود جنگ صورت میپذیرد و حتی عنوان میشود که در صورت تسلیح تودهها، امپریالیسم و نوکرانش چه بسا از جنگ با ما منصرف شوند، زیرا که شکست حتمی خود را میبینند. کدام اصل تئوریک مارکسیستی-لنینیستی پشتوانه این ایدههاست؟ کدام تجربه تاریخی این ایدهها را تایید میکند؟ و از کدامین تز مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک، حتی میتوان به غلط چنین برداشتی را کرد؟ رفقا! ببینید در سازمان ما چه ایدههایی رسوخ کرده است.

خوب، ما سازمان مسلح توده‌های خود را داریم، آنوقت چه میشود؟ انقلاب چگونه پیش میرود؟ جواب این سؤال را از خود "مصاحبه" درمی‌آوریم و در ضمن، تناقضات درونی سیستم "مصاحبه" نیز برملا میشود. بخوانید!

"بلی دارم به مهمترین مسئله میپردازم. آنها که تئوری مبارزه مسلحانه را فراموش کرده‌اند، و یا آنرا مردود دانسته‌اند، ممکن است بگویند مهمترین مسئله در حال حاضر برای ما، مسئله قانون اساسی و مجلس موسسان است، ولی تئوری مبارزه مسلحانه، گر چه قبول دارد که تدوین قانون اساسی مترقی میتواند در حال حاضر اهمیت مبارزاتی داشته باشد و پس از تدوین نیز چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است، ولی مسئله اصلی جنبش ما، مسئله خلعتسلح است. ما باید قاطعانه با این مسئله برخورد کنیم، چون مسئله مرگ و زندگی جنبش در آن نهفته است و اساساً اگر توانستیم سلاح را در دست مردم نگه داریم، میتوانیم بخواهیم که قانون اساسی مردمی تصویب شود و اگر توانستیم مردم مسلح را سازماندهی کنیم، میتوانیم بخواهیم که قانون اساسی در اولین ماده خود تمام روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرد و بورژوازی وابسته را منقرض اعلام کند. و اگر این () با این جملات در بُعدهای گوناگون ۱ بورژوازی به مقاومت برخاست میتوان آنرا سرکوب کرد". (میتوان برخورد کرد.)

در حالیکه اعتقاد داریم دولت ایران، دولتی وابسته به امپریالیسم هست، انتظار "تدوین قانون اساسی مترقی" را داریم که باز هم در حال حاضر دارای اهمیت مبارزاتی است. و پس از تدوین "چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است". اگر این مردم خلعتسلحشده میتوانند در همان "ماده اول" روابط امپریالیستی و منافع امپریالیستی را از بین ببرند، این "مبارزات آینده" چیست؟ اگر غیر

۱. آنچه گفته شد، در رابطه با مسئله اصلی جنبش است، ولی در این سطور که جزئی از سیستم فکری "مصاحبه" است، جواب آن سؤال نیز پیدا میشود. این ایده‌ها یک الگوبرداری غلط از تزه‌های لنین در انقلاب ۱۹۰۵ است.

از این است، قانون اساسی مترقی به چه مبارزاتی میتواند "جهت" بدهد؟ دقت داشته باشیم: اگر بورژوازی بخواهد به مقاومت برخیزد، میتواند آنرا سرکوب کرد.

طرحی که تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک از روند انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما میدهد، در کجای خود با این طرح قرابت دارد؟

آری، ما توده‌ها را مسلح میکنیم تا آنها همچون نیروی فشار عمل کنند. اشکال مسالمت‌آمیز در حال حاضر، اشکال اصلی مبارزه‌اند، توده‌های مسلح، پشتوانه آن، و احياناً اگر این بورژوازی وابسته به مقاومت برخاست (چون ممکن است که شکست حتمی خود را در مقابل توده‌های مسلح پیشبینی میکند، از مقاومت صرفنظر کند)، آنرا سرکوب کند. کجای این ایده‌ها با تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک حتی شبیه است؟

رفقا! دیدگاه "مصاحبه" در رابطه با تئوری مبارزه مسلحانه، دیدگاه "دفاع از خود مسلحانه" است. برای آشنائی بیشتر با سیستم فکری "دفاع از خود مسلحانه"، رفقا میتوانند به بخش اول کتاب دبره، "انقلاب در انقلاب" رجوع کنند. در آنجا دبره تجربیات عینی و مبانی سیستم "دفاع از خود مسلحانه"

را بیان میکند. و برای درک عالیتر نظرات رفیق مسعود احمدزاده، که نظر رسمی سازمان ماست، میتوان به اثر درخشان و همیشه تازه او، "تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" از فصل "مشی ما" به بعد رجوع کرد.

اکنون روشن میگردد که معنی مشخص "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" چیست. با این تفاسیر، "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" از نظر مصاحبه یعنی "تسلیح توده‌ها" در یک پروسه اساساً غیرقهرآمیز با هدف اینکه بتواند در آینده در مقابل هجوم امپریالیستها مقاومت کند. و یا اینکه مقاومت احتمالی بورژوازی وابسته را در مقابل پیشرفت شیوه‌های

مسالمت‌آمیز مبارزه سرکوب کند. دیگر "پیش به سوی سازماندهی مسلح توده‌ها" به معنای گسترش مبارزه مسلحانه نیست. زیرا مفهوم گسترش دارای معنای تعرضی و استراتژیک است و ما دیدیم که در سیستم نظری "مصاحبه" مبارزه مسلحانه امری صرفاً تاکتیکی و منوط به تعرض دشمن مقابل می‌باشد. به همین جهت، این شعار نیز شعاری نادرست بوده و نمیتواند به‌عنوان شعار اصلی چریک‌های فدائی خلق ایران تلقی شود. البته از این شعار معنای دیگری نیز میتوان استنتاج کرد، ولی در سیستم "مصاحبه" معنی آن دقیقاً روشن است و این معنی نمیتواند مورد قبول تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک باشد.

این نکته قابل‌ذکر است که، چرا ما شعار "پیش به سوی ایجاد ارتش خلق" را که شعاری صریح و روشن است، به عنوان شعار اصلی خود کنار گذاشتیم؟ رفقا! یک بار دیگر "مصاحبه" را مطالعه کنید، حتی یک بار، فقط یک بار هم ترکیب "ارتش خلق" به کار گرفته نمیشود. در حالیکه در شرایطی که ما وارد مرحله توده‌های شدن مبارزه مسلحانه شدیم، "ارتش خلق" مبرمترین مسئله ماست.

شعارهایی از قبیل "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" و "هسته‌های مسلح خلق" نیز شعارهایی نادرست هستند. ظاهراً این شعارها شکل مشخص سازماندهی توده‌ها را مشخص میکنند، ولی در شرایطی که مبارزه مسلحانه وارد مرحله توده‌های شدن آن شده است، به چه دلیل شکل مشخص آن شکل "هسته‌ها" است؟ و چگونه میتوان این شعارها را به عنوان شعار سازمانی عام مطرح کرد؟ چه از نظر نظری و چه از نظر عملی، و چه از نظر تجربه مشخص خلق ما، نمیتوان گفت اشکال عام نظامی توده‌ها، به شکل "هسته‌ها" است. ثانیاً ترکیب صرف "کارگری" شعار "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" با توجه به قانونمندیهای جنگ خلق بر علیه امپریالیسم، به چه منظوری است و چه دلایل عینی، این هسته‌های صرفاً کارگری را ضروری می‌سازند؟

آنچه که آمد، در حقیقت نقدی بر قسمت آخر مقاله اول من نیز هست. من از شعار "پیش به سوی هسته‌های مسلح کارگری" برداشت دیگری داشتم،

ولی با مراجعه دوباره به "مصاحبه" دریافتم که نظر "مصاحبه" یک سره چیز دیگری است. البته بار دیگر این موضوع را توضیح دهم که در هر حال شعار اصلی ما در این زمینه، شعار "پیش به سوی تشکیل ارتش خلق" میتواند باشد.

در مورد "هسته‌های مسلح خلق" درک نادرستی داشتم که در جریان مباحثات و مطالعه بیشتر، موفق به تصحیح آن شدم.

رفقا! باز هم "مصاحبه" از زوایای دیگر میتواند مورد بحث قرار گیرد. سیستم "مصاحبه" در ضدیت کامل با اعتقادات رفیق مسعود احمدزاده است، و این می‌طلبد که هر چه جدی‌تر با آن برخورد کنیم.

با امید به اینکه با پالایش ایدئولوژیک و سیاسی خود، ادامه‌دهندگان راستین راه چریک‌های فدائی خلق ایران باشیم، این مقاله را به پایان می‌رسانم.

با ایمان به پیروزی راهمان

۱/۱/۶۰

نویسنده مقاله رفیق "خ" از ارتش رهانیبخش خلق‌های ایران